



در امریکان

\$1.50

هفته نامه مردم افغانستان

شماره پنجم / سال بیست و نهم / ۲ سنبله ۱۳۹۹ / ۲۱ اگست ۲۰۲۰ / شماره مسلسل ۱۰۷۳

آنکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

حکیم عمر خیام

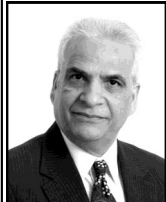
افغان مینی مارکت عرضه کننده انواع مواد خوراکی و طبی

یگانه مغازه افغانی در منطقه واشنگتن بزرگ

که تازه ترین مواد خوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، و گوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم می کند

6566 Backlick Rd. Springfield. VA 22150
Tel: 703-644-0186 Cell: 703-499-3313

بیمه استییت فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®

For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت



عبدالله پیمان

تبانی با هم تباران !

بدون تردید قوت گیری تمامیت خواهان تکنوکرات و طالب و پاره پاره شدن حوزه مقاومت ریشه در تحولات بن و پس بن دارد. به بیان دیگر شرایط ناگوار موجود محصول علل و عوامل وزاویه ای متغیرهای زیادی است. اما در این میان یک عامل فربه - دکتر عبدالله - به گواهی زبانی و تجربه عینی و به میراث گذاشته خودش، در سمت و سودهی تحولات چند وجهی کشور و تقویت فزاینده نظام متمرکز کنونی، نقش تعیین کننده ای داشته است. او بعد از جاروب شدن طالبان در سال ۲۰۰۱، حکومت مجاهدین را زیرکانه دورزد، برنده شدن ستارسیرت را توسط امریکایی هادر بن و تو کرد و کرزی را به دلیل هم تباری و هم ولایتی بر مردم ما تحمیل نمود. وی در لویه جرگه قانون اساسی در کنار کرزی ایستاد و از نظریه سلطانی قدرت و باز تولید هژمونی قومی در چارچوب مفصل بندی شدن ساختار نظام ریاستی فرد محور فعلی به شدت دفاع نمود. اوسه باره نمایندگی از حوزه ما وارد رقابت مصنوعی با تمامیت خواهان گردید تا فرصت های جغرافیای مقاومت و بستر اصلاحات برای تغییر نظام و توزیع قدرت و تحکیم دموکراسی راه سود شونیست ها مصادره نماید و پتانسیل تراکم یافته ای مردم مارا به تحلیل ببرد، که برد. در پایان، او به قول یکی از بزرگان نظریه دولت وحدت ملی را نیز ابطال و بدنام کرد تا دیگر کسی سراغ آن را نگیرد.

او که الان در مقام نهاد مصلحه قرارداد شده تا پروژه مذاکره با طالبان را مدیریت کند، اگر باده لهره و نگرانی رصد و نظارت نشود، خطرش نه تنها کمتر از تحولات تلخ و زینبار پسان نخواهد بود، بلکه هم کم و هم کیفاً فاجعه آمیزتر از آن خواهد بود. او به خوبی می داند که وی و نهاد مصلحه ملی (اش!) در این فرآیند سازوکاری تلقی می شود که قرار است توافق نامه پنهانی امریکا و طالبان از طریق آن مشروعیت یابد. لذا برای جلوگیری از وقوع تراژدی دیگر، باید امکان اعمال سازوکارهای نظارتی بر رفتارهای او را به بررسی و سنجش گرفت. (عنوان نوشته از امید است.)

تبصره جناب دکتر نوید پارسا بر نوشته آقای پیمان در باره نوشته جناب عبدالله پیمان

تحلیل موجز ولی بسیار عمیق و درست

برای مهار و جهت دادن عبدالله، حضور جمعیت متحد و صلاح الدین ربانی همراه با متحدین تیم ثبات و همگرایی یک ضرورت تاریخی میباشد. صلاح الدین ربانی با حفظ موقف خود در مورد عدم مشروعیت غنی باید در شورایی عالی مصلحه ملی اشتراک و ازین شخص متذبذب که بیشتر انتظار لبخند و تأیید بیرونی هارا مهم میدانند تا مصالح حوزه، مقاومت مراقبت نماید. در اوضاع فعلی نباید فرصت را از دست داد. اینهم میشود یک جام زهر نوشیدن باشد اما اگر تا تیفی وجود ندارد.

مواد توافقنامه رئیس جمهور؟ را محدود صلاحیت ساخته است باید با استفاده ازین فرصت در تصامیم شورایی عالی مصلحه دخیل بود و آنرا جهت داد. عبدالله ترسو - جبون، فاقد تهور رقم زدن ابتکارات تاریخی، حتی بعد از توافق تا امروز، از تطبیق توافق و اعمال صلاحیت بر وفق آن امتناع می نماید.

کرزی بانی فاشیسم نوین - غنی - احدی و دیگر قبیله سالاران بیشتر در موارد بنیادین مربوط به ساختار قدرت و مشارکت مساویانه تمام اقوام در قدرت دیدگاه های مشابه دارند. سوابق طالب دوستی این قبیله سالاران و اعمال ضد اقوام غیر پشتون طالبان کاملن واضح و روشن میباشد. پس ضرور است تا سیاست به من چه را ترک نمود و سهم فعال داشت.

پ. ن. : در ختم لویه جرگه مشورتی؟ کرزی با صدای بلند مطلبی را در باره توهین خانم بلقیس به رئیس مجلس که عبدالله ریاست می نمود گفت. عبدالله با شنیدن صدای کرزی با تاسف بدون رعایت تشریفات و مقام ریاست یک مجلس ولو غیر مشروع اما بزرگ مانند یک نوکر که صدای بادر خود را میشنود از جای بلند شد که مضحک، متملقانه و شرم آور بود.

رحیم شنسب

صفحاتی از کتاب (دیدها . رویدادها . برداشتها)

سلیمان لایق و نینواز :

من مدتی قبل مطالب متفرق و مختلفی را در مجموعه ای نوشته و برای نشر آماده کرده و در صدد تکثیر آن هستم، درین مجموعه بیشترین مطالبی قلم زده شده که خود در جریان حوادث قرار داشتم

از آنجمله یکی هم مطالبی در مورد مرحوم نینواز و مرحوم سلیمان لایق است، خدا خدا می گفتم که لایق زنده باشد تا بتواند این نوشته ام را باری بخواند و هرگاه گفتنی داشته باشد در مورد چیزی بگوید تا نویسنده هم اخلاقاً از ابلاغ موضوع به کسی که در مظان اتهام است جوابی حاصل و قانع گردد که اتهام بی اساسی به کسی وارد نکرده و احیاناً اگر سوء تفاهم و اشتباهی صورت گرفته باشد اصلاح و معذرت خواسته شده و اگر حقیقت باشد، در آن صورت حقیقت تلخ را نباید کتمان، انکار و یا پرده پوشی کرد

در سال ۱۳۵۷ ما در اکادمی پولیس گروپ موزیک را بنا نهادیم تا در پروگرامهای اکادمی در کنفرانس ها و گردهم آئی ها برای محصلین و مدعوین کنسرت دهند، ضمناً در محافل و سایر پروگرامهای بیرون از اکادمی دعوت می شدند، هکذا بمنظور نزدیکی، ایجاد اعتماد، محبت و رابطه بهتر بین مردم و منسویین پولیس قرار شد تا کنسرت های در تلویزیون هم توسط هنرمندان ما اجراء شود تا این هدف والای اعتماد متقابل بین پولیس و مردم بر آورده شود، بی اعتمادی، نفرت و فضای غیر سالم که بین پولیس و در مجموع متصدیان خدمات عامه از گذشته ها وجود داشته و بعد از آن هم تا با امروز به شدت بیشتر و بیشتر شده است، حضور هنرمندان ما مثل احمد ولی گرامی و خانم هنگامه به رهنمائی و دایر کتری مرحوم نینواز در تلویزیون کشور با استقبال نهایت عالی و فوق العاده قرار گرفت

یکی ازین خاطره های اشتراک هنرمندان ما در برنامه تلویزیون ازین قرار است. نینواز مرحوم به صفت آمر دپارتمنت موزیک اکادمی پولیس توظیف بود، آهنگهای ساخت نینواز که توسط احمد ولی جان و خانم هنگامه اعضای دپارتمنت موزیک اکادمی پولیس در تلویزیون اجراء می شد، طرف استقبال زیاد قرار گرفت مثل : شب لبان داغ تو، بلا گیر تو گردم، ما ه من امشب، غنچه سرخ، مادر مقصری .. وغیره

طبق معمول هر هفته آهنگ های جدیدی توسط نینواز مرحوم تنظیم و بعد از تمرین توسط هنرمندان و نوازندگان به وزارت رادیو تلویزیون معرفی و تقاضای ثبت پروگرام و نشر آن در پنجشنبه شهباعمل می آمد. روزی موظف اداری ما که با هنرمندان به رادیو میرفت از آنجا تلفون کرد که مشکلی پیش شده و مدیریت عمومی موسیقی در مورد ثبت پروگرام ماملل میکنند. چون همان لحظه به پای تلفون قابل دسترس نبودم، این پیام را به دفتر قومندانی عمومی امنیه نیز رسانیده بود. دفتر موضوع را به تلون یادآوری و تلون هدایت میدهد که جلیل زلاند و استاد خیال که مدیر عمومی پروگرام ها و مدیر عمومی موسیقی بودند، احضار و محبوس شوند. با اطلاع از موضوع یکی از اساتید محترم

جواب دادن وی به کرزی هم جواب غیر حقوقی و اداری بود. وی گفت «بلی عامل این عمل نزد خانم بلقیس - البته برای عذرخواهی؟ - رفته است» وی نمیداند که مورد لت و کوب قرار دادن بدین ترتیبی که همه دیدیم جرم ضرب و جرح میباشد و با این گونه عذرخواهی رفع نمی گردد. چه باید کرد آمرینی که فرهنگ عام اداری و حکومتداری ندارند ازان ها توقع قانونیت را نمی توان انتظار داشت.

سکوت شرم آور مقابل فردی که کلمه «فاحشه» را خطاب به یک عضو مجلس بیان نمود خبط دیگری بود. باید به عضویت وی فورن خاتمه داده میشد و به دادستانی معرفی میگردد. جرم قذف.

و با تجربه را به رادیو فرستادیم تا برود موضوع را واریسی کند. ایشان با کمال احترام و حرمت با این دو استاد بزرگ وطن صحبت نموده و موضوع را واریسی و معلوم شد که آقای (ش) در مورد مداخله نایجاداشته و در حین ثبت پروگرام شاید سوء تفاهمی پیش شده، گرچه مطلب همان وقت حل شد ولی مشکلات جای دیگری بود.

در آن ایام وزیر رادیو تلویزیون محترم سلیمان لایق بود. استاد خیال و استاد زلاند از طرف سلیمان لایق زیر فشار قرار داشتند که با نینواز و پروگرام های اکادمی روی خوش نشان ندهند، ولی این دو استاد محترم و وطن دوست رفقای نزدیک مرحوم نینواز بودند و صمیمیت بین شان استوار بود. اینک مخالفت لایق با نینواز از چه رهگذر بوده است، مرحوم نینواز بعدا موضوع را برایم به تفصیل قصه کرد.

مرحوم نینواز با هنرمندان اکادمی پولیس در صحن محوطه وزارت رادیو تلویزیون غرض ثبت پروگرام اکادمی رفته بودند، در همین اثنا وزیر رادیو تلویزیون سلیمان لایق هم از موتر خود پایین شده و چشمش به نینواز می افتد.

سلیمان لایق، زلاند و خیال را احضار و ضمناً برایشان گفته است که شما دو نفر به صفت مدیر عمومی پروگرامها و مدیر عمومی موسیقی نتوانستید به مقایسه اکادمی پولیس به بهبود نشرات تلویزیون موفق باشید. اکادمی پولیس با پروگرام یکساعت هفت و اارتوسط نینواز شهرت زیاد بین مردم کسب کرده است. ازین تهدید سلیمان لایق هر دو پریشان شده اند.

نینواز باز هم به سلسله گذشته با من درد دل کرد و گفت: شوهر خواهرش (فکر کنم سردار عزیز، من نام ها و آن قصه هارا تقریباً کمتر بیاد دارم) در عهد سلطنت ظاهر شاه، والی ولایت کندز بود، سلیمان لایق خود را به نمایندگی پارلمان از ولایت کندز کاندید کرده بود مطابق هدایت دولت و باهم نتیجه روند عادی انتخابات، سلیمان لایق بیعت و کیل انتخاب شده نتوانست و عدم انتخاب خود را مداخله مستقیم والی به هدایت دولت تصور میکرد و والی را در امر ناکامی خود در مداخله انتخابات مقصر میدانست. نینواز افزود که سلیمان لایق روی خصومت با والی وقت که شوهر همشیره اش بود با اون نظر خصمانه دارد.

تا جائیکه بعداً برایم معلوم شد سلیمان لایق با تلون قومندان عمومی امنیه و وطنجار وزیر داخله در تماس شده و در مورد نینواز به ایشان گفته که فضل احمد نینواز به خانواده قدرتمند و پیوند نظام شاهی منسوب و پدرش فیض محمد زکریا وزیر معروف و شخصیت مشهوری است که تمام فامیل ایشان همین حالا در امریکا برضد حاکمیت هفت ثور پروپاگاند می کنند، نینواز شبانه توسط گروهی از منسویین استخبارات و یا جنائی وزارت داخله از منزلش برده شده و در جنائی وزارت داخله محبوس شد. فردا ما از موضوع خبر شدیم از آنجائیکه بیگناهی نینواز به ما معلوم بود به معیت قوماندان اکادمی و یکی از استادان دیگر با مرحوم رئیس جنائی که هم صنفی من در دوران تحصیل در قاهره بود و رئیس استخبارات که از شاگردان ما در اکادمی پولیس بود موضوع را در جریان گذاشتیم و در مورد مشکل نینواز با لایق هم به ایشان گفتم. روی بی گناهی نینواز خواهش کردیم تا در مورد سرنوشت و رهائی نینواز کمک کنند، ایشان هم وعده سپردند که ببیند دلایل احضار و توقیف نینواز چیست. بعد از یک روز معلوم شد که هیچ نوع اتهامی مستقیم علیه نینواز وجود ندارد و او را ازاد کردند. ضمناً به ما اخبار شد که تاهدایت ثانی نینواز به منزل بوده و به وظیفه خود در اکادمی نرود.

با رهائی نینواز خوشحال شدیم و با محترم سمونوال فرهاد با یک ماهه معاش باقی مانده او در مدت خدمت در اکادمی، به منزلش واقع مکروربان رفتیم. ضمن نوشیدن چای با ایشان، هنوز هم از سرنوشت آینده خود بیمناک بود و پیوسته درد دل کرده و شکایت از روزگاری نمود. (دنباله در صفحه هشتم)

انجنیر عبدالصبور فروزان استاد یونیورسٹی نیوجرسی

فرعونیان و طالبان دو نوزادکش تاریخ بشریت

فرعون فرمانروای مصر که دعوی خدایی میکرد، در آن آوانی که موسی کلیم الله (ع) تولد میشد، خوابهای پریشان و هولناکی میدید که در خواب و بیداری اذیتش میکردند، و دلهره شدیدی برایش تولید کرده بودند. هرچی می کوشید که به آن رویا ها نیندیشد واز کله آنها را بکشد، نمی توانست و آن رویا های هولناک چون سایه تعقیبش میکردند. چندروزی بدین منوال گذشت و هرروز او را مغمومتر میساختند. قضیه را با وزیر موردا اعتمادش، هامان، که چون خود فرعون میاندیشید و از خدا منکر بود، در میان گذاشت. هامان که به داشتن علم مشهور بود، در خود توان تعبیر آن خوابها را ندید و قرار شد تا تعبیرگران چیره دست را از همه سرزمین مصر و ماورای آن جمع نمایند تا در تعبیر آن رویاهای مهیب یاری کنند.

صدها معبر و خوابگذار نام آوراکه شهرت داشتند و در کارشان زبردست بودند جمع کردند. میگویند که عده از تعبیر گران هم خوان دیده بودند که مردم بنی اسرائیل سروری می یابند، فرعون و سلطنتش را نابود می سازند و نجیب زادگان خوار و ذلیل می شوند. این جمع هر خواب فرعون را یکایک بررسی کرده و نظر و فکری در مورد آنها ارائه میکردند. شور و صحبت معبران چندین روز در بر گرفت و هریک بزعم خود تعبیری از خوابهای فرعون داشتند. ولی همه تعابیر در یک نقطه تقاطع میکرد اینک در آن سال کودکی در خانواده ازبنی اسرائیل تولد میشود که فرعون و لشکرانش را به رودخانه نیل می افگند، دودمانش را بیخ کن، فرمانروایان او را نابود کرده در سرزمین مصر طرح نوی میریزد و آیین نیاکان بنی اسرائیل را مروج میسازد و خدایان هامون را سرنگون مینماید.

فرعون خشمگین شد و فرمان داد هر نوزادی که در آن سال از مادر بنی اسرائیل بدنیا می آید، از مادرش گرفته و سرزده شود! عساکر فرعون در همه قلمروش فرستاده شدند. احصائیه مادران حامله بنی اسرائیل را گرفتند و انتظار وضع حمل آنها را می کشیدند، و مادران بنی اسرائیل را خانه به خانه تعقیب می کردند و هر طفلی که تولد میشد سرش را میبردند. میگویند در آن سال فرعونیان بیش از هشتاد هزار نوزاد بنی اسرائیل را سر زدند.

مادر موسی (ع) حمل خود را پنهان کرد و عساکر فرعون پی نبردند که او باردار است، و موسای نبی و مادرش بعون خدای لایزال از گزند فرعونیان محفوظ ماندند.

طالبان خاطرۀ فرعونیان را تازه ساختند، نوزاد کشی کردند و سینه بشریت را داغدار ساختند. این جنایت به اندازه هولناک و دردناک و تکان دهنده بود که مردم سراسر گیتی را غمگین و حتی طالبان لعین خود هم توان اعتراف این جنایت خویش را از دست دادند. ساعت ده صبح روز سه شنبه دوازدهم ماه می سه طالب انتحاری در لباس پلیس در شفاخانه زایشگاه دشت برچی دزدانه داخل شدند و بیرحمانه نوزادان و مادران حامله را گلوله باران کردند. یک شاهد عینی گفت: آن جنایتکاران ابتدا چند بمب دستی را در صحن شفاخانه پرتاب کرده و راساً بطرف بخش ولادی و نسایی هجوم بردند و در دهلیز به فیرهای پیاپی آغاز نموده با هر کسی که رو برو شدند، او را مرمی باران کردند، و بعد به اتاقهای مادران حامله و نوزادان رفته و آن مظلومان را تیرباران کردند.

طی یک کساعت و اندی بیست و پنج نفر را کشتند، سه مادر را در اطاق زایمان گلوله باران کرده کشتند و سیزده مادر دیگر را که تازه ولادت کرده بودند و در بستر انتظار بهبودی بودند، با مرمی سوراخ سوراخ کردند. این مادران بعضاً هنوز طفل خود را لمس نکرده بودند و بعضی شان برای نخستین بار مادر شده بودند. طالبان بر سه طفل نوزاد فیر پیاپی کرده و بدن نازک و نحیف شان را با مرمی سوراخ سوراخ نمودند. اکثر مرمی هادر سر و بطن و سینه مادران آتش شده بود که معلوم میشد مقامات بلند پایه طالبان به آن سه طالب جانی چنین هدایت داده بودند.

یک مادر در حالیکه نوزادش را در آغوش داشت و شیر میداد گلوله باران شد. هژده نوزاد را که برخی شان مرمی خورده و از چپرکتهای شان بزمین افتاده بودند، از میان چپرکتهای توت و پارچه شده، از میان شیشه های شکسته و ریخته کلکین ها نجات یافته بودند، به شفاخانه اتاترک انتقال یافتند. مادران شانزده نوزاد شهید شده بودند.

دیری نگذشت که خویشان و اقارب نوزادان، سرو پاکنده باتشویش و درد و بیقراری به صحن شفاخانه سرازیر شدند. انبوه عظیمی از مردم، همه مرد وزن و طفل و پیرو جوان جمع شدند. کسی گریه و ناله سرداده بود، کسی از درد بخود می پیچید و زمین و آسمان برایش جانی داد، کسی خدا یا خدا یا میگفت، کسی به زمین افتاده گریه وزاری میکرد. صدای لعنت به طالبان، نفرین به طالبان، طالبان قاتل و ظالم و نامسلمان از میان جمعیت شنیده میشد که با گریه وزاری فضا را مکدر ساخته بود، و طوری معلوم میشد که گویا آسمان وزمین، سنگ و چوب به حال نوزادان و مادران شهیدشان و اقارب دردمندشان می گریستند. همه سرپا انتظار داشتند بدانند که عزیزشان زنده اند یا مرده.

در همین گیرودار بود که عبدالحی وکیل دشت برچی آمد و لیستی از مادران و نوزادان را با خود داشت. همه گوش به آواز شدند تا خبر زنده بودن یا مرگ عزیزان شان به آنها ابلاغ گردد. اونام نوزادانی را که به شفاخانه اتاترک انتقال داده شد را به نام مادران شان خواند، چون هنوز آنها نامگذاری نشده بودند. وکیل صدامیزد طفل ثریا، طفل گل مکی، طفل... شانزده طفل را خواند که زنده بودند و برخی هم زخمی. بعد نام مادرانی را که شهید شده بودند خواند.

این شاهد عینی افزود: من در زندگی کمتر گریسته ام ولی آن صحنۀ دلخراش، آن سرآسمیگی و دردمردم، شنیدن نام مادران شهید شده، شنیدن نام نوزادانی که پیش از نامگذاری بی مادر ساخته شده و از آغوش گرم مادر محروم گردیده بودند، انتقال نوزادان زخمی در کمپلهای خون آلود، صدای شیون پیاپی شان، انتقال مادران شهید که بعضی به اندازه گلوله خورده بودند که شناخته نمیشدند، کلکینها و درهای شکسته شفاخانه، دیوارهای سوراخ سوراخ شده با مرمی، چپرکتهای شکسته و ریخته مریضان همه ماتم بود، این ماتم عظیم مرا به گریه آورده بود و مانند یک طفل بغ میزد.

حالت این شفاخانه را که توسط داکتران بیسرح ساخته و تمویل میشد و از جمله بهترین شفاخانه های کابل بود، فردریک بونات آمر آن دفتر چنین بیان نمود: «من یکروز بعد به شفاخانه رفتم، آنچه من در بخش ولادی دیدم نشان داد که آن چیزی جز پلانی برای کشتن مادران نبود، آنها در اطاقهای ولادی داخل شده و مادران را گلوله باران کردند، دیوارها را با مرمی شکاف شکاف نمودند و خون در سطح اطاقها دیده میشد. مو ترها و امبولانسهای سوخته، درها و دریچه ها شکسته و پارچه شده بودند. آن صحنه یک صحنۀ خیلپها تکاندنده بود. البته در گذشته طالبان در آن منطقه حمله های انتحاری زیادی کرده بودند اما هیچ کس باور کرده نمیتوانست که آنها بیاینند و در بخش ولادی شفاخانه حمله کرده و مادران را می کشتند.

خانم علی یاسر که یکماه قبل طفلی در آن شفاخانه بدنیا آورده گفت: داکتر برایم گفته بود طفل را یکماه بعد برای واکسین بیاور. من امینه دخترم دهساله ام را گفتم مرا تا شفاخانه همراهی کن که برادرکت را واکسین میکنند امینه که برادر خود را بسیار دوست داشت بغل گرفت و بسیار خوشحال بود. داکتر امینه را نگذاشت بامن بداخل برود بخاطر ترس از مرض کرونا که مادران حامله را بگیرد. مجبوراً او را در اطاق انتظار ماندم و با طفلم بداخل رفتم و نوبت گرفتم که ناگهان طالبان داخل شدند و فیر تفتنگ را شروع کردند. دهلیز را دود باروت گرفته بود، چند زن مرمی خورده به زمین افتیده بودند، پسر رادر بغلم محکم گرفته از کلکین به بیرون خیزدم و راساً به اطاق انتظار رفتم که امینه را بگیرم. طفلم از دستم افتید، امینه روی زمین افتیده بود و بخون آلوده، فریاد زدم امینه، جواب نداد و سرش را بلند کردم دیدم که چشمانش پُت است، بدنش را با مرمی سوراخ سوراخ کرده بودند، فریاد کشیم و گریه ها کردم و امینه بیجان خود را در بغل گرفتم، همه دنیا سرم شب شده بود، وجودم می لرزید نمیدانستم کجا بروم و چی کنم. پسر یکماه ام را که به زمین افتیده و گریه میکرد از یادم رفته بود، دستها و پاها بی شیمه شده بودند، چیغ و فریاد میزد و خدارا به یاری می خواستم. آمدند و امینه را از بغلم گرفته به امبولانس انداختند ولی او زنده نبود. از آن روز به بعد همه زندگیم تلخ و تاریک شد، هیچ لحظه نیست که بیاد امینه گریه و زاری نکنم. پدر امینه درغم دختش به اندازه درغم و اندوه است که نه شب خواب دارد و نه روز و میگوید آسمان بالایم سقوط کرده. طالبان در جایی حمله کردند که پرازمادران و کودکان نوزاد بود، پس چه باقی مانده؟ انسانیت ازین مملکت کوچ کده!

مادری که طفل نوزاد یکروزه داشت، وقتی صدای پیاپی مرمی ها، فریاد و ناله مادران و نوزادان را شنید، خود را بالای طفلش طوری انداخت که طفل بکلی از نظرهای پنهان شد، ممکن هدف مادر آن بوده که اگر طالبان فیر کنند به طفلش ضرری نرسد. این مادر فداکار وجود دردمند و خسته خود را در برابر مرمی های طالبان سپر کرده بود.

وقتی آن سه طالب جنایتکار از بین رفتند و قوای امنیتی بداخل شفاخانه شدند تا مادران زخمی و شهید و نوزادان زخمی و شهید را از زیر چپرکت های شکسته و خون آلود تخلیه نمایند،

امیر کیفی

انتیاک، کالیفرنیا

هوشدار رشدی از ظهور دکتاتوری در امریکا

سلمان رشدی که نام مکملش آقا احمد سلمان رشدی Sir Ahmad Salman Rushdi هندی الاصل بر تانوی امریکایی میباشد، به تاریخ ۴ جون ۱۹۴۷ در ممبئی هندوستان در یک فامیل مسلمان بدنیا آمد، اکنون هفتاد و سه سال عمر دارد، و در شهر نیویارک زندگی میکند. رشدی در سال ۲۰۰۴ وارد امریکا شد و در سال ۲۰۱۲ تابعیت امریکا را نصیب گردید. در یک مصاحبه مطبوعاتی سئوالی از طرف واشنگتن پست راجع به دین و عقیده اش مطرح گردید که جوابش چنین بود: «من سالهاست که از دایره اسلام خارج شده ام و اکنون به افتخار میگویم که یک ملحد تندرو hardline atheist میباشم.»

سلمان رشدی بانوشتن «آیه های شیطانی» در جهان اسلام محشر به پا کرد و باعث مظاهرات گسترده بخصوص در پاکستان، که منجر به قتل شش نفر شد، گردید. چون کتابش از سرتاپا توهین و تحقیر به ارزشهای دین مقدس اسلام بویژه پیغمبر گرامی مسلمانها دانسته میشد، در تمام کشورهای اسلامی ممنوع الورد گردید و از جانب آیت الله خمینی رهبر وقت ایران در سال ۱۹۸۹ حکم اعدام برایش صادر شد. گرچه در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی از اعدام وی صرف نظر گردید ولی فتوای خمینی تاکنون بحال خود باقی است.

سلمان رشدی به مجرد اعلان حکم قتل از طرف رئیس جمهور وقت ایران به حیات زیرزمینی پناه برد، و اکثریت عمری سال اخیر را در لندن و ایالت ویلز انگلستان زیر حمایه پلیس زندگی میکند، و به نوشتن ناوهای، داستانها برای کودکان و نوجوانان میپردازد، و بعضی کتابهای دیگر را به نشر میسراند، و از درآمد فروش آنها امر ارجحیت میکند. موصوف از طرف ملکه انگلستان مورد تقدیر قرار گرفت و لقب اشرافی Sir برای اعطای نمود. همچنان FRSL حروف را که مخفف Fellow of the Royal Society of Literature به معنی «عضو انجمن شاهی ادبیات» میباشد در آخر نامش پیوند مینماید.

نامبرده چندی قبل از طریق روزنامه واشنگتن پست به مردم امریکا هوشدار داد که از قصر سفید بوی استبداد به مشامش میرسد. به فکر سلمان رشدی نشانه های استبداد و دکتاتوری از سوی رئیس جمهور ترمپ در حال شکل گرفتن است، و برای اثبات این ادعای خود دو مثال یکی از هند و دیگری از پاکستان ارائه نمود و گفت در هند نخست وزیر اندیرا گاندی در سال ۱۹۷۵ به اتهام تقلب در انتخابات متهم شد، اما با اعلان حالت اضطرار عملاً استبداد را حاکم ساخت، به امید اینکه کامیاب شود انتخابات رادوباره دایر نمود ولی سخت شکست خورد. تکبر و غرور و باعث ناکامی اش گردید. همچنان در سال ۱۹۷۳ جنرال ضیاء الحق بایک کودتا علی بوتو را برکنار و در سال ۱۹۷۹ اعدام کرد.

سلمان رشدی بعد از آوردن مثالهای فوق، رئیس جمهور ترمپ را مخاطب قرار داده میگوید: «باد شد باران شد، خدا مراد خوشه چینه داد!» یعنی با ظالم به شانه های داندل ترمپ نشست و به کمک جمهور یخواهان به قصر سفید راه یافت و اکنون که به انتخابات ماه نومبر نزدیک میشویم، او از نظر سلمان رشدی در صدد است بار دیگر در انتخابات فایق آید و چهار سال دیگر در قدرت بماند.

به عقیده رشدی، ترمپ محبوبیت خود را از دست داده، از همین رو خیال دارد که برای خاموشی تظاهرات سرتاسری امریکا از قوه نظامی استفاده نماید. او میگوید که بکاربردن قوه نظامی در کشور متوفی شوری سابق امکان پذیر بود نه در امریکا. او عقیده دارد که کارکرد پلیس مورد تاییدش نیست و باید اصلاحات بنیادی در نهاد های امنیتی وجود آید.

در حالیکه بیش از سی و پنج سال عمر خود را زیر حمایه پلیس گذرانده، اکنون دستگاه پلیس امریکا بازنگری شود و تجدید تربیت صورت گیرد، تا حوادثی چون مرگ جارج فلویید تکرار نگردد. /

متوجه شدند که مادری به زمین افتیده و طفلی از زیر سینه اش گریه مینماید، وقتی مادر را بلند کردند دیدند که بدنش مرمی باران شده و خودش جان به حق سپرده ولی طفل زنده است و گریه می کند و خود را به سینه مادر چسپانده بود. میگویند آن مادر خود را طوری بالای کودکش انداخته بود که هیچ تصور نمیشد زیر سینه اش طفلی است و اگر طفل گریه نمیکرد، کسی فهمیده نمی توانست که آن مادر طفلش را پنهان کرده! این مادر فداکار بدن ناتوان و دردمندش را در برابر مرمی طالبان قرارداد و پروا نکرد که بدنش با مرمی سوراخ سوراخ شود، اما نخوست بدن طفل یکروزه اش سوراخ سوراخ گردد. خود جان داد مگر طفل نوزادش رانجات داد. این فطرت ذاتی مادر است که از مرگ خودهراسی ندارد ولی توان دیدن مرگ فرزند خود را ندارد.

گل مکی مادر دیگری اظهار داشت: وقتی صدای شلیک مرمی را در دهلیز شنیدم و کلکین های شفاخانه به هوا پریده و صدای گریه و ناله نوزادان و مادران از هر اطاق می آید، من با دو مادر دیگری که تازه ولادت کرده بودند (باقی در صفحه ۸)

Maaid Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 – 7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول : محمد قوی کوشان

را مانند گاو های شیری می نوشد.... با جستجوی گوشه و کنار این قضایا به اختلاس برمی خورد که آقای مجددی نود هزاردالر امریکایی را بدون اینکه خوفی داشته باشد اختلاس نموده به جیب زده است. وقتی اوراق بررسی به خانم ظاهره ایجاد می رسد بدون درنگ دست بکار شده و به اتکای اینکه صداقت و عدالت روی زبان های صدر نشینان دولت نقش بسته است، پنج سال حبس و یک صد و نود هزار دالر جریمه را برای محمد رفیق مجددی از مقامات قضایی تقاضا می نماید. غافل از اینکه! این کارش دست درازی درخانه زنبوراست آنهم زنبورخاندان مجددی.... به همین ملحوظ بود که عصبانیت آقای کرزی گل میکند و با [فرمان زور] محمد رفیق مجددی را بحیث [کارمند بهتر از شاروال هرات] دوباره احیا و مبلغ اختلاس شده را به او تحفه میدهد و خانم ظاهره ایجاد را بدون هیچگونه دلیل و برهان برطرف میسازد، یعنی دستش را از کارمیگیرد! آری اینهم یک شکلی ازعدالت است. انسان صادقی چون ظاهره ایجاد بعوض تقدیر یابد تحقیر و غیر فعال ساخته شود تا مودی بتواند به کارطفیلی گری و چپاول خودبی دردر ادامه دهد.... این بود یکی از نمونه های عدالت در، دوره کاری اول آقای کرزی که مستقیم به امر خودش عملی شده است!

مثال دیگر بهرام نام معاون بلدیۀ کابل و رئیس اداری آن در قضیۀ محکوم و بعد از طی سلسله های نامربوط فنی عدلی و قضایی مستحق برائت دانسته شده و دوسیۀ او جهت حفظ به سارنوالی رجعت داده میشود اما همین خانم ظاهره حکم برائت و حفظ دوسیۀ راناعادلانه و مشکوک دیده آنرا به دوران می اندازد. باعمیق شدن در همان دوسیۀ، و شاید بررسیهای بعدی که من (آقای پولاد) در جریان آن نیستم و دقیق نمیدانم محکومیت آقای بهرام معاون شاروالی کابل و رئیس اداری آنرا تثبیت و برای هریک پنج پنج سال حبس تقاضا مینماید اما محکمه، این پیشنهاد را با فشار های وارده از جانب متنفذین به سه سال برای بهرام معاون شاروالی و دوسال برای رئیس اداری تقلیل میدهد و روانۀ محبس میشوند. در عین زمان این پرویی بجا و وطن پرستانۀ [خانم ظاهره ایجاد] را، نامردان، کجا میتوانند ببخشند؟

دوستان گرانقدر، حامد کرزی رئیس جمهور اسبق بارها گفته است که: [ما دولت را از هیچ شروع کرده ایم و کس نبود که حتی یک مکتوب صحیح بنویسد!]. حال میدانم که دلیل آن چه بود؟ برکنار ساختن اشخاص مجرب و فهمیده چون [سارنپوه ظاهره دستگیر] ایجاد خواهر عزیزم بدیهیست که میخواست افراد نابکار، تکسی ران، کارگروتهل و رستوران و دیگر بیسوادان را نسبت به دانشمندان کارکن صادق، در کرسی های بلند که بتوانند اختلاس نمایند و با وی یکجا دهن جوال باز گیرند به پست های حساس دولتی مقرر نماید؛ امکان نداشت با موجودیت شخصیت صادق چون [ارنپوه صدها ملیون دالر در بانکهای خارج ذخیره کنند و یا اسمش در میدان هوایی بین المللی کابل حک گردد.

امید این گزارش جوانان صادق و وطندوست را بیدار سازد. [ارنپوه ظاهره دستگیر خانه نشین شخصی ندارد ولی شعور و وجدان سلیم و آرام دارد که بالاتر از قصرها، بلیونها دالر اختلاس و دزدی هاست. دزد و اختلاس گر دزد است و حامیان شان زیر هر نام نشانی که باشد هم دزد اند. امروز مردم را فریب داده میتوانند و مقام و منزلت بی ثبات برای خود و بازماندگان خود کمایی میکنند. اما در اخیر دست خالی به قعر زمین میروند و آنها به عیش و عشرت زیست میداشته باشند و خودشان در منجیق های آتش دوزخ برای تلف نمودن حق بندۀ خدا (حقوق العبد - دستگیر) عذاب سنگین می بینند. و هم مثلیکه محترم پولاد نوشته اند: «با این همه عدل و انصاف روی قاضی و قضاوت سیاه شده است! که باید شما جوانان قانون دان و وطن بکشید رو سیاه نشوید. از راه صداقت و پشت کار ارنپوه ظاهره دستگیر دوری نجوئید. خائنین وطن و اختلاس گران را به اشد ترین سزایی که قانون جزا اجازه میدهد به محاکمه سوق دهید.»

در اخیر دست دعا به دربار خدای متعال بلند نموده به پدر و مادر خود و همه مادران و پدران قهرمان وطن دعای مغفرت ادا می نمائیم. مخصوصاً والدین ما که بعد از حریق سرای احمدشاهی باوجود اقتصادضعیف در تحصیل و تعلیم و تربیۀ نه (۹) نفر پسران و دختران خود (داکتر غلام محمد دستگیر متخصص جراحی FRCS، شادروان قابلۀ کوبه دستگیر رحیمی، شادروان ژورنالست ذاکره دستگیر محسنی، انجنیر غلام معروف دستگیر سابق رئیس تعمیرات وزارت معارف، الحاج سارنوال غلام داوود دستگیر لیسانس حقوق، ظاهره دستگیر ایجاد، رضیه دستگیر بکتاش جگرن و مؤظف لابرتوار بیوشیمی و ترانسفیوژن خون شفاخانه ۴۰۰ بستر، غلام مجتبی دستگیر ماستری در تاریخ، و پوهنیا رنصیر احمد دستگیر سابق استاد پیداگوژی و رئیس دانشکده علوم اجتماعی؛ ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲م) زحمات فراوان را متحمل گردیده اند فردوس برین جایشان و دیدار خداوند نصیب شان باد. آمین یارب العالمین./



سارنپوه ظاهره دستگیر ایجاد پشت میز کارش چیزی تذکر داده نشده ولی قانون جزای مدنی افغانستان در مواد ۷۰ الی ۹۳ مواردی درباره مرتکبین جرایم پیشینی نموده است» و ادامه داده مینویسد: «درقانون جزای اطفال (در وقت صدارت شهید داودخان و وزیر عدلیه مرحوم داکتر عبدالمجید که بروز ۳۱ سنبله ۱۳۵۵ در کابینه وزرا تصویب شد - دستگیر) یعنی میان سن ۷ - ۱۳ (صغیر - قانون مدنی جزا - دستگیر) و از مراق میان ۱۳ - ۱۸ سال (آخر ۱۳ و قبل از تکمیل سن ۱۸ - قانون مدنی جزا - دستگیر) را تعیین و مقرر داشته است که جرایم توسط سارنوال و محکمه خاص حل و فصل میگردد. مرتکب جرایم قباحت را محکمه میتواند توبیخ نماید و یا به والدینش تسلیم کند که تا وی را تحت تربیت جدی قرار دهند. ولی در صورت ارتکاب جرم مطابق ماده ۷۵ قانون جزا تسلیمی وی را به کسی از اشخاص امن که حسن سلوک داشته باشد هدایت میدهد تا حُجر (پناه - عمید) وی را طوریکه در دارالتادیب پیشینی شده مد نظر گرفته، همانطور در مسایل جنایت، محاکمه شوند. حُجر اطفال رادردارالتادیب یا کدام مکتب اسلامی و یا موسسۀ خیریه که محکمه تشخیص دهد و طفل بتواند در آنجا اصلاح شده تجدید تربیت نصیب شوند، حکم مینماید. اصلا هدف جزای اطفال در قانون جزا «تجدید تربیت و اصلاح طفل» است.....

وهم اینکه چرا برای زنان، سن ازدواج متفاوت در قانون اساسی درج گردیده سارنپوه می نویسد: مطابق ماده ۷۰ قانون مدنی سن دختر ۱۶ و از پسر ۱۸ سال تعیین و پیشینی گردیده است. اصلا، سن مطابق احوال و شرایط جغرافیایی و اقلیمی جامعه مادر نظر گرفته شده زیر اطبعادختران نسبت به پسران زودتر به سن بلوغ میرسند؛ قابل توضیح است که یکی سن بلوغ است و دیگر سن رشد: قرار مطالعات که صورت گرفته دختران در سن ۱۱ سالگی و پسران به سن ۱۵ سالگی به بلوغ میرسند. اما سن رشد طبق قانون مدنی نسبتی است که قبلا تذکر یافته است.

اینکه اختلاف در سن ازدواج میان کشورها چرا وجود دارد؟ همانا شرایط اقلیمی (تین گرمی و سردی هوا) یا اثر آب و هوا بیشتر در بلوغ و رشد اشخاص فکر میکنند. در جامعه ما به منظور جلوگیری از فساد اخلاقی حد اقل سن رشد و بلوغ به منظور ازدواج مد نظر گرفته شده که حقوق زن و مرد در آن کاملا رعایت گردیده است. اما در سایر عقود و معاملات اهلیت حقوقی برای زنان و مردان سن ۱۸ تعیین شده است.

محترم اسمعیل پولاد سابق عضو ارشد و محقق وزارت عدلیه در یک مقاله زیر عنوان «کرزی و عدالت» درباره بیعدالتی کرزی در حق ظاهره ایجاد نوشت: «موارد بیشماری از عدل و انصاف در دوره آقای کرزی در آرشیف خود دارم که از این همه عدل و انصاف؛ روی قاضی و قضاوت سیاه شده است.» آقای پولاد قضیۀ محمد رفیق مجددی شهردار هرات و بعد بهرام نام معاون بلدیۀ کابل و رئیس اداری آن را مثال داده است.

پولاد نوشته است: «خانم ظاهره ایجاد دستگیر لیسانسه دانشگاه شرعیات کابل وقتی من موضوع اختلاسی را که بررسی و به سارنوالی سپرده بودم و ایشان مساعد سارنوال بودند با هم معرفی شدیم. این خانم در دادستانی کل افغانستان کاملا شناخته شده است فکر نمیکنم معرفی بیشتر شان ضرور باشد...»

محترم پولاد این مقاله را در سال ۱۳۸۸ در سایت وزین آریایی در قید تحریر آورده مینگارد: «چندی قبل اطلاع یافتیم که خانم ظاهره ایجاد بدون هیچگونه دلیل و برهانی از ریاست امنیت عامۀ لوی سارنوالی برکنار و خانه نشین شده است. او که در تمام دوره کار مسلکی به همان معاش که معیشت را نه بلکه تن را هم بمشکل نگه میدارد و مردم ما بجا نام آنرا (تنخواه) مانده اند بوده، چطور میتواند زندگی مشکل را در آن دیار پر از بلاها تمویل و زندگی بخور و نمیر را به پیش برد؟»

بعد از جستجو محترم پولاد دریافت مینماید که: بنا به احکام آقای کرزی در راه حمایت فرزندانمیل مجددی خیلها، خانم ظاهره دستگیر ایجاد از کار برکنار شده است و قضیه را چنین مینگارد: رئیس امنیت عامۀ لوی سارنوالی یعنی خانم ظاهره ایجاد بعد بررسی سارنوالی هرات در می یابد که محمد رفیق مجددی (شاروال هرات؟) نه تنها با هفت و حتی هشت هتل خارجی و داخلی، خود را بدون سهم و قراردادی شریک ساخته که این هتلها

داکتر غلام محمد دستگیر برومفیلد، کولورادو از زمره زنان نخبه افغانستان سارنپوه ظاهره دستگیر ایجاد و بی عدالتی کرزی

سرنوشت را باید هم از سر نوشت
خامه را آورده با جوهر نوشت

هر چه نومیدی و ظلم است و ستم
محو کرد و پاره، از دفتر نوشت

(شیبا رحیمی)
ظاهره دستگیر در سال ۱۳۲۷ش در محله سه دوکان عاشقان و عارفان کابل در یک خانواده متدین و منور به جهان چشم کشود. در سال ۱۳۳۳ش در مکتب مستوره غوری کابل شامل ودوره ابتدائیه رایبه درجه اعلی ختم نموده تعلیمات دوره ثانوی رادرلیسه شاهدخت بلقیس وقت که بعدا به لیسه جمهوریت مسمی گردید به درجه اعلی به پایان رسانید.

در سال ۱۳۴۸ از مانیکه محصل صنف دوم دانشکده شرعیات بود و با خواهرش شاد روان ذاکره دستگیر محسنی در سرک پوهنتون بصوب درسگاههای خود معصومانه روان بودند، بیخبر از اینکه درین وقت محصلین دانشگاه کابل به یاد بود سوم عقرب ۱۳۴۴ مظاهره داشتند و دولت برای سرکوب مظاهره چیان قوای سوار فرستاده بود. خواهران بیگناه مورد حمله پلیس سوار قرار گرفتند و ظاهره به کسرناحیه جلک مفصل قدم طرف راست مصاب گردید. خوشبختانه، در شفاخانه علی آباد که از محل حادثه چندان دور نبود توسط داکتر مجرب سید حسن معنوی (روانش شاد) با تطبیق بلستر تداوی و به خانه فرستاده شد؛ ظاهره برای ۴ ماه از رفتن به دانشکده محروم ماند!

در سال ۱۳۴۶ش در دانشکده شرعیات دانشگاه کابل پذیرفته شد. در سال ۱۳۵۰ بازم به درجه اعلی از دانشکده فارغ و به وزارت عدلیه در وقت وزارت پروفسر عبدالستار سیرت به شعبۀ (دادستانی) سارنوالی معرفی شد. درین دفتر دولتی به ریاستهای مسلکی و با موقعیتهای مناسب اشغال و وظیفه نمود. مدتی در بست اول، آمر نظارت و تعقیب قضایی مشغول و وظیفه بود. بعد بحیث آمر جزای عمومی و تعقیب قضایی توظیف گردید. خانم محترمه، اکثرا در سارنوالی جزای عمومی و استیناف مرکز مشغول خدمت صادقانه بوده است. بعد از چندی در مهاجرت در سال ۱۳۸۰ دوباره بوطن برگشته بازم در دادستانی جزای عمومی و به تعقیب آن به سارنوالی استیناف دیوان عالی کشور در بست رتبه دوم مقرر و در سال ۱۳۸۳ به صفت رئیس دادستانی امنیت عامه ستره محکمه در بست فوق رتبه مقرر و تقریبا مدت پنج سال ایفای وظیفه نمود.

با کمال تاسف و تائر بدون کدام دلیل به تاریخ ۷ اسد ۱۳۸۸ش به امر حامد کرزی رئیس جمهور برطرفی این خادم صادق از طرف محمد اسحاق (الکو-زی) لوی سارنوال وقت اعلام گردید و بالنتیجه خانه نشین شد زیرا که جزای قانونی برای اختلاس شهردار هرات محمد رفیق مجددی و بهرام معاون بلدیۀ کابل و رئیس اداری آن از محاکمه درخواست جزانموده بود (در پایان دانشمندان محترم آقای اسمعیل پولاد محقق وزارت عدلیه این رویداد را به تفصیل نگاشته است).

خوشبختانه بعد از چند ماه خانه نشینی، آقای الکو دادستان کل نظربه احترامی که به این دادستان پرکار و صادق داشت او را دوباره خواسته در بست رتبه دوم ریاست تدقیق و مطالعات مقرر نمود و از همان ریاست بعد از ۴۳ سال خدمات فعال، صادقانه، احترام به قانون مملکت احترام به هم مسلکان و نشر مضامین قانونی در جرایم این خانم نخبه کشور در سال ۱۳۹۳ بارتبه علمی سارنپوه و رتبه دولتی فوق رتبه به تقاعد سوق داده شد و تا امروز بدون سرپناه در خانه کرایبی با شوهرش محترم سارنوال سید احمد ایجاد بسر می برد؛ در حالیکه رشوه خوران، معامله گران، مفسدان و دزدان بکمک رئیس جمهور کرزی در قصرها زندگی مرفه باعیش و نوش دارند و مجبور نیستند به معاش تقاعد چشم انتظار داشته باشند.

از فعالیت های اکادمیک خانم ظاهره دستگیر ایجاد میتوان از نوشته های وی در جریده سیرت در سال ۱۳۸۵ درباره «اطفال به حکم قانون مجازات می شوند» و در مجله سارنوال در سال ۱۳۸۸ در سه شماره بیایی آن در باره «انواع قتل» تذکر داد. همچنین در طول خدمتش به اخذ مدال ها و تقدیرنامه های متعدد مفتخر شده است.

خانم ظاهره دستگیر ایجاد، در سال ۱۳۷۲ با محترم دادستان سید احمد ایجاد ازدواج نمود و با وی یکجا بافوق رتبه تقاعد کرده اند و تا امروز از فضل خداوند هردوی شان در جوار یکدیگر به زندگی شباروزی خود ادامه داده اند که صحت مندی کامل و طول عمر شان آرزوی ماست.

در جریده سیرت بحیث رئیس امنیت عامۀ دادگاه عالی گفته است: «متأسفانه در قانون اساسی کشور در مورد، جزای اطفال



عنوان کتاب: صلح باطنی از طریق مراقبه نویسنده: سنت راجندرا سنگه جی مهاراج

درین جریان روز وشب پرمعضله وبعضاًخطریر ووحشتناک، شیوع روز افزون مرض ویروس کرونا، که من راجع به آن چندی قبل مصاحبه و یژه مسلکی با آقای محمدقوی کوشان مدیرمدبر جریده مردمی امید نمودم، ودر سایت پرمحتوای بانوی نویسنده و فرزانه ماریا دارو نیزبه نشررسید، تاهمین لحظه که این سطور را مینویسم، نه کدام دوی مؤثربرای معالجه مبتلایان ونه کدام واکسین مؤثربرای وقایه و قطع زنجیرحیثیه کرونا در دست آمده، و تنهادر ایالات متحده امریکاروزانه حدود دوهزارنفر رامی کشد ودهههزار مبتلا میشوند، لذا جهان بشریت بیصبردانه درانتظارنتیجه قاطع مراکز علمی طبیی است تا روزنه روشنی دراخیرتونل تاریک کشوده شود .

بانظرداشت این شیوع پاندمیک وعالمگیرمذلت آور همگانی، یگانه وسیله فعلی علاوه برتدابیرحفظ الصحوی که در سراسرجهان تلقین میشود، مهمترین مجادله با آن مقاومت انسانی روحی وروانی مردم میباشد، که باتقویه ونگه داشتن مبارزه ومعافیت طبیعی بدن ازپانفیتد دست وپنجه نرم کند. زیرا معافیت طبیعی یا (نچرل ایمنیتی) انسان درقدم اول برای مبارزه باجراثیم مرض قد علم میکند وازتکنیرآن جلو میگیرد، درغیرآن اندیشه های تاریک و ترس و وسوسه، این مبارزه طبیعی راکاهش میدهد. برای تقویه این مبارزه باید اولتر ازمه درنهادخود صلح وصفای باطنی وتحمل وروشنی معنوی رادریابیم.

درهمین راستایک عالم وفیلسوف هندی(سنت راجندر سنگه جی مهاراج) که من دربعضی کنفرانسهای درایالات متحده اشتراک کرده ام، رساله باهمین عنوان بالا نگاشته که آنراکاملا به زبان فارسی دری ترجمه کردم، واینک فشرده آن به شما تقدیم می گردد :

مردم درسراسرجهان علاقه وآرمان خودرا برای صلح را باطریقه های مختلف ابرازمیدارند، مااکثراً جمالتی رامی شنویم مانند «صلح وصفابرشما»، و مردم در ایام عید کارتهای تبریکی به یکدیگرمیفرستند ویاسروع «صلح در کره زمین»رامیسرایند. بعضی هادوانگشت خودرابه شکل V که بعضاً سمبول موفقیت وصلح تلقی میگردد نشان میدهد، وقتی شخصی میمیرد دردعای خود برایش میگویم «درحریم صلح راحت باش!»

ملتها بطورمدوام باهم دیدارمیکند تابا یکدیگرحلح کنند. سازمانهای گرویده و وقف شده به صلح دربسی ممالک ظهورکرده، درهمین راستاحتی برای کسانیکه به این هدف عالی باسعی وتلاش سهم میگیرند، جایزه صلح نوبل به وجودآمده است . تلاش برای صلح جهانی است، درهرسن وسالی ودر هرکشورمردم میکوشند درماحول ودربین فامیلهای خود، درمحل کارخود، در بین مجامع خود، درکشورخودبالاخره درسراسرجهان صلح رادستیاب کنند.

جای تعجب است باوجودیکه مردم بیشمار درطول قرنهای درجستجوی صلح اند، بدست آوردن آن طفره آمیزاست. تعدادکم ماتوانسته ایم صلح رادرنهاد خود وباخود بدست آوریم. مامی بینیم که چطورمشکلات زندگی توطئه آمیز دست بهم میدهندتاصلح واقعی ودوامدار رابرای منافع کنند. آبابرای ماواقعاً امکان پذیرخواهدبود که به این هدف نهایی برسیم؟

ازهمه اولتر باید نزدخودتحلیل کنیم که صلح چیست؟ یک دکشنری چنین تعریف میکند: صلح عبارت است ازراهایی یافتن ازتلاش، ویک حالت آرامش وسکوت. زندگی وتلاش وجدیت پدیده ایست که باهم دست بدست داده و جریان دارد، واین واقعیت راماهمه درحیات خودتجربه کرده ایم، که هرنوع سرور وخوشی راکه حاصل میکنیم کم دوام است وناگهان خودرادر یک حالت اندوهگین وغمگین میباییم. درهرمرحله زندگی مایک نوع درهمی و اخلال پدیدارمیشود، حیات درین جهان پرتلاطم است. اگرمعنی صلح همانا «رهای ازتلاش»باشد، درین صورت به آسانی بدست نمآید، چه یک شخص ثروتمند باشدیاغریب، پادشاه باشد یا دهقان و روستایی، زندگیش مواجه به یک معضله یا معضله دیگر می باشد .

یک حکایت پراتنباه ازحیات لارد بودا موجوداست که باروشنی این حقیقت راترسیم میکند: زنی که پسرجوانش مرده بود، تسلیت ناپذیربود. اوبه تمام داکتران اطراف خودمراجعه کردتاجاره برای زنده شدن پسربدست آورد، بالاخره شخصی به او گفت یک انسان روشن ضمیروجودداردکه لارد بوداست وشاید بتواند درین راه به او کمک کند. زن نزدبودا رفت واز اوتقاضا کردتا کمک کندپسرش دوباره زنده ودردم والم جانکاه ازدلش بیرون گردد. بودا به اساس دانش خود به او گفت وقتی می تواندپسرش رازنده سازدکه اگرزن اولتر ازمه تخم موستررد را ازیک خانواده بیاوردکه درآن هیچ کسی نمرده باشد .

زن بسیارخوش شدواقدم به تعقیب هدایت بودا کرد. یک خانواده را پی خانواده دیگر دیدار کرد وازهردروازه عین جواب راشنید که یک یاجندن عضوفاamil شان مرده است، هرخانواده نزدخود فکرمیکرد که این بایددیوانه باشد که فکر کند کدام فامیل در طول حیات وجودداشته باشدکه ازمردن کدام عضوش در امان مانده باشد .

باین طریقه لارد بودا به اودرس دادکه مرگ یک حقیقت اجتناب ناپذیر زندگیست، ماهمه فناپذیرهستیم ویک روزی ازروزها خواهیم مرد. بیماری و مرض واقعیتهای دیگرزندگیست، ماباید سیرحیات خودرا مطالعه کنیم که چقدر مشکل است بدون کدام مریضی، تشویش یاحادثه زندگی کنیم. کتابهای طبیی پر از اشکال امراض است که انسانهارا رنجور می سازد، هیچ انسانی دردوران زندگی خود از واقعه گریزندارد. ما دریک محیطی زندگی می کنیم که کنترل کامل برآن نداریم. باسایه انداختن مرگ، بدیختی یامریضی بالای سرما، چطورمیتوانیم یک صلح دایمی وخلل ناپذیرداشته باشیم؟ حتی اگروجودمادی و فزیکای ما کاملاً باصحت وسلامتی باشد، بازهم نمیتوانیم حیات بدون تلاش ومشاجره را ادامه بدهیم. بسی واقعات است که اسباب تشویش وافسردگی میشوند، هرگاه ما دارای یک خانواده باشیم میدانیم که مریضی ها، غم هایا بدیختی های یکی ازاعضای آن سبب افسردگی عضودیگر میگردد. درین هردونفی که باهم یکجا کار یا زندگی میکنند، حتما موقعیت هایی پیش میآید که اختلاف نظر و عقیده باعث کشیدگی شان میشود، هرگاه ما باکسانیکه درتماس هستیم صلح وصفانداشته باشیم، درفعالیتهای روزمره خود دچار افسردگی وتشویش میشویم وبعدهمین کشش مانع میشود که بتوانیم زندگی پر وجد وسرور داشته باشیم .

بسی معضلات دیگرنیازاست که زندگی مارا رنجورمیسازند، هرگاه ماصلح رادرزندگی ظاهری جستجوکنیم، بحداعلی میتوانیم لحظات گذرای آرامش را دریابیم. ما یقیناً اینقدروقت داریم که بتوانیم از گرمی ونزدیکی بایک دوست خود برخوردارشویم، یاز حصول وانجام کاری لحظات سرور وخوشی بدست آریم، ولی این چنین لحظات زودگذراست و بطوراجتناب ناپذیر زندگی یک سلسله مشکلات دیگر راسر راه میگذارد. پس چنان به نظرمیرسد که صلح دایمی درین زندگی واقعاً امکان پذیرنیست. زندگی بایدبیشتر ازیک پاندول باشد که مابراین لحظات خوشی ولحظات غم آویزانیم وپس وپیش میرویم.

با اینهمه موانع میتوانیم صلح حقیقی رادرمسیرزندگی دریابیم اما برای رسیدن به آن باید به طریقه فکر کردن خودیک تغییررا واردسازیم و زاویه دید مابایدتغییر یابد. مامیخواهیم صلح رادرجهان ظاهری دریابیم، امیدواریم آن را دراموال وموقعیت و رفاقت خود بیابیم. ولی ازدست دادن یکی ازایناسب میشودتا تشویش وپربیشانی رابار آوردوسلسله فکری مابهم بخورد. هرچیزدر این دنیا درعاقبت مواجه به تغییراست وبالاخره فاسدمیشود. بنابراین اگرما در این دنیای متغییر درجستجوی خوشی دایمی باشیم، به یأس مواجه خواهیم شد. ماضرورت داریم طریقه نگاه کردن به این مسأله راتغییردهیم. یک حکایت یک امپراتورمغل (اکبر) میتواندمارادین راه کمک کند. اکبریحیث یک امپراتوردانمشمند وروشنفکرهاند شناخته شده است، اویکتعدادمشاورین داشت که وزارتهای او را پیش میبردند، دربین آنهاشخصی بنام (بیربل) ازهمه داناتر بود. اوهمانقدر دانا وباهوش بود که میتوانست حل موضوعات رابه اساس یک دید و ملاحظه کاملاً علیحده بررسی کند .

یکروزاکبرخواست مشاورینش رامتحان کند، لذایک معماریایشان پیشنهاد کرد. یک چوب رابدست گرفت وروی ریگ یک خط رسم کردواز مشاورین تقاضا کردبدون اینکه کدام قسمت خط را ازین ببرند، هر یک بکشند خط را کوتاه ترسازند. مشاورین کوشیدند امانتوانستندونمی دانستند چطورخط را کوتاهتر سازند. بالاخره بیربل نزدیک آمد، چوب را گرفت ویک خط دیگر را پهلوی خط امپراتور رسم کرد، ولی خط رسم شده او طولانی تر بود، ووقتیکه خط دومی راطولانی تر رسم کرد، خط اولی بامقایسه آن کوتاهتر به نظر آمد .

پس راه حل یافتن صلح ایجاب میکند که معضله مربوط راازیک زاویه دید نو وجدید ملاحظه وبررسی کنیم. مانمی توانیم طبیعت جهان یامعضلات آنرا تغیردهیم، امامیتوانیم یک بعد وسعت نودیگر به امورزندگی وارد کنیم که برایما صلح بیاورد. صلح دایمی درنهاد ودرباطن خودما یافت میشود. اشخاص دانا وروشنفکر درطول تاریخ صاحب تجارب عرفانی وتصوفی شده اند که برایشان حقیقت معنوی باطنی را ثابت کرده است .

بودا زمانی به روشنی فکرواندیشه دست یافت که به باطن ومعنویات خودی رجوع کرد. عیسی مسیح گفته است:«سلطنت ملکوتی درباطن خودتان وجود دارد.» «کتابهای مذهبی مسلمانان ویهودیان وعیسویان ازپیغمبرانی صحبت میکنند که وصلت نزدیک باخداوندداشته اند .

متصوفین ازهردین و مذهب تجارب معنوی باطنی خودرا ترسیم وابرزداشته اند. آنهازقلمرو ملکوتی وآسمانی حرف زده اند که باجهان مادی وفزیکای یک همزیستی وموجودیت باهمه داشته است. اینعبارتند ازعرصه وقلمروخوشی وعشق که درداخل ودر باطن خودما وجوددارند. اینها عبارتند از مناطق صلح جاودانی که درماورای زمان وفضا برایما وجد وسرور بامی آرند. مانمیتوانیم طبیعت بنیادی جهان را تغیردهیم، اما میتوانیم باجهانیکه درداخل وباطن خودما وجود دارد هماهنگ شویم. برای یافتن صلح در جهان، اولتر باید آنرا درنهادخود دریابیم، تنهاوقتی میتوانیم این کار را برسرسیانیم که دیدگاه خودرا درقبال زندگی تغیردهیم.

این را می آموزیم که اساس خالق کائنات که ما(خدا) می نامیم درشروع کاملاً آنها وواحدبوده است، وگفته میشود که او یک بخرتمام شعور وآگاهی، تمام وجد وتمام خوشی هامیباشد. فکریا اهتزازخلاق اودردرو ظهور یابدیده اولی حاصل گردید که عبارتست از نور وصداء. همین جریان نو وصدانگیزه و سبب تمام خلقت بوده است. زمانیکه این جریان از جانب خدا به برون حرکت ومسافرت کرد، مناطق وسطوح فراوانی رابه عالم وجود آورد .

این جریان یک سطح شعوری خالص خلق کرد. این یک منطقه نورااست که برابر به تریلیون تریلیون آفتابهای برونی میباشد. درعصرعلمی ماخیلی مشکل است باور کنیم که کدام چیزی آنقدرروشن باشد که به تریلیون آفتاب برابری کند. اما دانشمندان حتی درجهان فزیکای(قویارز) یادسته شبیه به ستارگان راکشف کرده اند که نور وروشنی آنهابرابر به ملیونها (گالکسی) یا کهکشان میباشند، اینها آنقدر درخشندگی دارند که باوجودیکه ملیونهاسال نوری دور اند، دانشمندان بازهم میتوانند آنها را باآلات ووسایل مدرن دریابند.

درعین زمانیکه نوروصدای الهی به حرکت خودخارج از منبع وسرچشمه خودادامه میداد، یک سطح دیگر هستی خلق شده بود که بنام سطح(سوپر کازل) یامافوق علل یادرتصوف(عالم لاهوت، عالم هاهوت وعالم هوت الهوت) یاد شده است. بعدتر سطح(کازل) یا(علتی) که درتصوف میگویند(لطیف اللطیف) خلق گردید. ازهمین سطح، ذهن کیهانی خلق شد. سطح بعدی عبارتست از سطح(استرال) یا(ملکوتی) که درتصوف میگویند (لطیف) و بالاخره سطح فزیکای که درتصوف میگویند(کثیف یا مادی) خلق گردید. این سطح جهان وتمام ستارگان، سیاره ها، زمین، بشریت وجمع موجودات ونسل هارادر مسیر زندگی دربر می گیرد ...

روح درجهان فزیکای باتعداد اعظمی پوششهاولایه ها پوشیده میشود، نتیجه چنین است که روح خودرافراموش میکند وذات یاهویت خودرا باجسم هایا بدنهایی که در آنها بود وباش دارد، میشناسد. همین فراموشی است که سبب عدم خوشی وجهالت درقبال رازهای زندگی میشود. تمام دانش خلقت و موجودیت خودما وخداوند، درروح ماجادارد. روح بطور دوامدار آگاهی دارد، ولی پوششها ولفافه های روح آنقدر ضمیم اند که پرتو الهی دیگر نمی توانددر خلال آن بدرخشد. برای اینکه نوردوباره بدرخشد ماباید پوششهای مختلفه روح رایکی پی دیگر دورسازیم. مراقبه همان وسیله وطریقه میباشد که توسط آن میتوانیم هریک از پرده هاوچادرهارا برداریم، تا اینکه بیحیث یک روح پاکیزه وصاف بدرخشیم .

صفحات گوناگون هستی مکان فزیکای درجهان ماندارد واینهادر بالا یاپایین ما که منحیث فضامیشناسیم، وجوددارند بلکه درداخل وباطن ما هستند. طریقه بدست آوردن آنهاباهیچ نوع وسیله مسافرتی میسر نیست، نه باکشتی فضایی و حتی نه با یک مسافرت سریعتر ازسرعت نور. طریقه بدست آوردن این قلمرو ها همانا داخل شدن باطنی باعملیه برگشت یا(انفرژن) می باشد .

این شکل مراقبه که توسط معلمین(علم روحانیت) درس داده میشود، یک طریقه ساده است که در بالاتر از جسم یا بدن مادی انسان صعود میکند وسطوح باطنی راعبور مینماید. مراقبه توجه انسان رابه یک نقطه خاص جسم ایجاب می کند که از همان نقطه میتوانیم به باطن خود داخل شویم. روح اظهارات خارجی خودرا توسط توجه ودقت خود آشکار میسازد. بطورعموم توجه مابه جسم ما گسترش واتصال یافته وتوسط پنج حس خود از موجودیت فزیکای جسم خود و دنیای خارج آگاه ویاخبر میشویم. این حواس پنجگانه از طریق چشمها، گوشها سوراخهای بینی، دهن وجلد مفاعلیت میکند، مادنیسا راتوسط حواس دیدن، شنیدن، بو کردن، ذائقه ولمس کردن درک می کنیم .

روح که از طبیعت حقیقی خود آگاهی ندارد، خودرا باجسم وذهن که در آن بود وباش دارد میشناسد. درعوض اینکه روح ذهن را وذهن حواس را کنترل کند، وضعیت سیرمعکوس رابخود میگیرد، یعنی روح توسط ذهن، وذهن توسط حواس بطرف جهان بیرونی کشانده میشود. دقت وتوجه مادرمیان لذت هاوخوشیهای بیرونی مفقود شده و دستخوش مجذوبیت های(دنباله درص ۷)

مشتاق احمد کریم نوری
شمال کالیفورنیا
پاداشت زبان مادری
وحرمت فرهنگها مورد تایید ملل متحد و یونسکو
اهد/ به زوج هنری،/استاد مهوش و فاروق جان
قوم پرستی نیست نشان یکتا پرستی

افغانستان شایداز جملهٔ کشورهای نادری باشد که دریکبارهم (اخلاقی و وجدانی و منتهای امانتکاری) درآنجا سرشماری جمعیت و نفوس صورت نگرفته وهمواره روی حدسیات وتخمینات (یک قسم خدای بجاتی) در حدچرندیات و لاطائلات چیزی را ارائه می نمایند. تازه بی بی سی هم ازقول ادارهٔ احصائیه مرکزی افغانستان اعلام کردکه نفوس آن بارشدهفت درصدی دریکسال گذشته به سی وسه ملیون نفرزردیک شده است؟!

بلی ادارهٔ(ملی) احصائیه مرکزی برآورد کرده که نزدیک هفده ملیون جمعیت کشور رامردان وشانزده ملیون نفر راهم زنان تشکیل داده که دراین میان حدود پانزده ملیون نفرکمترازپانزده سال عمردارند . بی توجهی به تنظیم خانواده ها وعدم آگاهی ازپیامدهای داشتن فرزندان زیاد، دلیل افزایش بی موازنگی ویی رویه گی جمعیت بیان شده است.

وزارت صحت عامه هم اعلان داشته که بخاطر کروناومشکلات ناشی ازآن فامیل هاباید سخت متوجه باشندواز آودن اطفال اجتناب کنند. این نهادگفته مردان نسبت به زنان بیشتردرمعرض خطر ویروس کروناقراردارند. درحالیکه سازمان صحت جهانی درگزارشی گفته روزانه حدود۵۵هزارانسان در اثر کرونا می میرند. این سازمان روز ۴جولای= ۱۴سرطان درراپوری از۲۶/۲۱۲۳۲۶ موردجدید ابتلابه این اپیدمی در ۲۴ساعت گذشته دسراسرجهان خبرداد. این بیشترین تعداددریک روزدرکل جهان است. راپورشان دادکه بیشترین مصاب شدگان درایالات متحده، روسیه وبرازیل میباشد.

براساس گزارش دانشگاه جان هاپکنز، امریکا وسازمان ملل وسازمان صحنی جهان(همان سازمانی که آقای ترامپ ازآن خارج شد ورقیب انتخاباتی او آقای جوبایدن درصورت پیروزی دوباره به آن داخل میشود) امریکابابت ۲/۸۳۹/۵۴۲ مبتلابه کرونادرصدر آلوده ترین این ویروس درگیتی وبعد برازیل باداشتن ۱/۵۷۷/۰۰۴ درجه دوم وروسیه با۳۳/۶۷۳/۵۶۴ جایگاه سوم (جدول مندلیف، کرونایی) قراردارند. طبق این گزارش ۱۱ملیون انسان در سراسر جهان مصاب به کرونانند، که ازجمله ۵۳۰هزارنفرجان باخته اند. بیش از۶ ملیون نفرهم تداوی شده اند. بساکشورها بدنبال تلفات سنگین ناشی ازین اپیدمی، برنامه سازی دارد که برای ازدیادجمعیت زمینهٔ امکانات به خانواده هاوطرق و فضای کلان شدن فامیلهاراهیا بسازند، اما درکشورما بسا موضوعات برعکس وسرجه میباشد. پاسپورت افغانستان درمیان ۱۹۹کشوردر نقشهٔ جهان همین رتبهٔ آخرین را گرفته! درحالیکه پاسپورت جاپان وسنگاپور رتبهٔ اول ودوم راحائز اند. جاپان که مقارن باما آزادی گرفت وسنگاپوری که پاسپورتش درجهان دوم شده، یک قرن قبل آن کشوردچار آفت و آفت وبدیختی های بزرگ بود. لی کی وان یو بنیانگذارسنگاپور ریفرم هاآورد. در آنکشورهم مشکلات زیادی موجود بود، مناصب دولتی به کسانیکه بالاترین قیمت رامیپرداخت فروخته میشد، حکومتی هادختران زیرسن رابرای مسایل نفسانی نگه میداشتندوزمینهٔ رشدروسپیگری وفساد واختلاس رویه گسترش بود، برای هرنوع بی بندوباری فضاسازی صورت میگرفت، دادستانها وقضات احکام را سودا مینمودند، قوت های امنیتی ودفاعی درسیاست شریک ودرباج گیری واختلاس شامل شدند. اما بنیانگذار سنگاپور نوین گفت من به معلمان روآوردم، آنان هم درتنگنا های مالی وفلاکت وبدیختی وعدم امکانات قرارداشتند، به آنان زمینهٔ خوب معیشتی مهیاساختم ومعاش وشرایط خوب راوعده کردم و عملی کردم. به آنان گفتم من فساد رابرمی چینم، موسسات ودوایر دولتی راپاک میسازم وشماهم کارکنیدوبرای من انسان بسازید و پیشکش کنید، آری انسان وایتظوربود و این گونه شدکه سنگاپور سنگاپورشد ودرجهان سومی کشیده شد .

وقتی ازاو سؤال شدکه جهان سوم چگونه جایی است؟ گفت جهان سوم جایبست که دزدان دیگربانک دزدی نمیکند بلکه بانک میسازند، جهان سوم جایبست که اگربخواهی کشوررا آبادکنی خود را ویران کنی وبسازی واگر خودرا آبادساختی کشورت را ویران سازی! به همین خاطردریده شدکه هیتلر نیزدرجنگ جهانی دوم زمانیکه همه اقشاررابرای جنگ فراخوانده بود وحتى گویلز وزیر اطلاعاتش هم لباس نظامی میپوشید، امابه معلمین اجازهٔ داخل شدن به جنگ رانداد ونمی داد. اومیگفت اگرچنگ راببازیم هم به نیروی معلمین ضرورت داریم .

بهمه حال وزیرمعارف وطن مازبانهای رسمی کشورخودش راهم نمیداند، وزیرتجارت ما هم ! در همین حالت قرانطین وتعطیلات کرونایی که وطن و جهان بیداد وفریاددارند، در ۱۶جون امسال وقتی آقای غنی احمدزی مصاحبهٔ ربا کرس اندرسن مسئول (تدلاک) نیویارک داشت گفت نزده سال پیش پنج نفرباسواد درافغانستان وجودنداشت که خط خوان وخط نویس باشند، مه که آدمم ۹۵%باسوادشدند !

بلی ایشان میافزایند که ۱۹سال قبل بعداز۲۴سال دوری، وقتی به وطن برگشت، پنج نفرباسواد نیافته! اوگفت زبانهای ماازمیان رفته ودرحال نابودی بود، اکنون شاعران ونویسندگان داریم که دریشتو و فارسی ادبیات خلق میکنند، کلمات ابداع مینمایند، امروزصدها دخترمیخواهند رئیس جمهورشوند ! وقتی کروناآمدمردم آشفته شدند، قیمتهابالارفت وهمه درحیرانی، ومن در ۲۴ ساعت همه چیزرابحالت عادی برگرداندم وعاملانه مدیریت کردم !!

انسان حیرت میکندکه این آقای اشرف مخلوقات چه میگویدوبه کجاشسته! گاهی درگزاره گویی هم غلومیکند! ومیگویدماتاریخ پنجهزارساله چه که هفت هزارساله داریم . گپ یکی ازخانهای دوسره راآویزهٔ گوش ساخته که گفته بود ماتاریخ ده هزارساله داریم، ۱۴قرن میشودکه مسلمان هستیم امانه هزارسال است که پشتون هستیم ! این مخلوق عجیب فرمایش میفرمایدکه هرات ما در(باد) اول اس، کاپسا هزاران سال قبل فیلسوف داشت و بی بی حوا در غزنی زایمان کد !

جناب غنی احمدزی! شماباید محیط کنفرانس مطبوعاتی ولعن و طعن سخنان تانرا درمقابل خبرنگاران وسؤال کنندگان بدانید و حرکات وژستهاوفیگورهایی راکه میگیرید بدانید . اینهارا به لایتناهی مشاوران امجد وارشدگرفته ایدازقمماش شاه حسین! اینهاکار شان ماست مالی ومسکه مالی است وبجزچاپلوسی وروز تیری چیزی بلدنیستند، شماباید متوجه باشیدکه ده درکجاودرختهایش درکجاست !

دختربانویی بنام فریحه اینار ازشمادرکنفرانس مطبوعاتی اخیر تان سؤال کرد وشما چگونه جوابی دادید! تخصص شمادرجه است که به جوانان باطنه و پیغور میگوییدکه چه بخوانند وچه نخوانند! شماچی خواندید؟ انتروپولوژی! بگفتهٔ طنازعزیز آقای سلام، شماباید درفونرل هوم هاومرده خانه هاوقبرستان هاوطب عدلی و کالبد شگافی ها کارمی کردید! اماشمامخالف رشتهٔ تان وزیر مالیه شدید و همین طورمسئول قوای امنیتی ودفاعی دردورهٔ تعویض به دورهٔ تسلیمی عملیات ازقوای ناتو به قوای افغانستان، شمارئیس پوهنتون کابل هم شدید وحتى برای مقام سرمنشی ملل متحدثبت نام کردید! شمادرشش سال کارتان حکومتهای وحدت ملی ودولت همه شمول! که میگوییدبه ولایات کشورسفرها داشتید، شماآیابه مریم جان دخترتان وپسران رشتهٔ شانرا انتخاب نموده بودید؟!

دیگرانیکه درهمین تعییناتی که میکنیدوبرای ماههاوسالهبا سراسرستان کشور را اداره مینمایید، چقدرتقوا، تخصص وتعهد مدنظرگرفته شده وبوده؟ مگر همین صاحب قلم زمانیکه دوبار والی دو ولایت دولت تان تعیین شده بود و سلام رحیمی برادر ویازنه اش را بجای من روان نمود، براستی وباجلنج چند والی از۳۴ولایت سوبهٔ شان به اندازهٔ صاحب این قلم میباشد؟

همین حالا جناب رئیس جمهورصادقانه ورایگان مشوره برابت میدهم: تازه بانک جهانی میخواهدکمک (بلاعوض) دوصدملیون دالری به افغانستان بنماید واعلام هم نمود. این چک رابه خسربره خیلث اجمل احمدی رئیس عمومی بانک مرکزی افغانستان تحویل ندهی، آن بیچاره به هردوزبان رسمی کشور حتی بلدنمی باشد بگفتهٔ خودت حالتی که ۱۹سال قبل مردم مایوند! اینقدر ناحق برسرمعاون والی بودن زنان ترکیز نکن فقط ۱۵ والی زن مقررکن! ! یک کمیتهٔ بررسی ازمدیریت همین دوصدملیون دالررا ازهمین زنان معاون والی گری بساز تازاز روپیه وتنگهٔ آن وازمدیریت همین کمکهاگزارش بدهند . به دهن گرگان پولهارا لطفا نسیار! کجاست اکلیل حکیمی که مدال گرفت و کجاست قاسمی وکجاست قیومی وامثال شان؟!

جناب رئیس جمهور! یک مشورهٔ رایگان ازاین قلم: حکومت (یازنه ها، خسر بره ها، خاشنه ها ودامادان وعروسان) راختامه بده! برای همچوکسان وهم قماشان شان سلام بده وبگذر ! اکنون که خودرا درهرمصاحبه کتابخوان جا میزنی وقسمی جلوه میدهی که مطالعه عشقت است وباحضورذهن هم میخوانی و خط پرانک هم نمی کنی !!! بین بانک جهانی چه گفته: این بسته کمک مالی در بخش مقابله بااثرات منفی اقتصادی واجتماعی بحران کرونا وتأمین تسهیلات اولیه برای شهروندان(بگفتهٔ انجنیراول نمره، اتباع) . هم بایدنوشت و هکذا حمایت ازبخش خصوصی افغانستان، انکشاف متوازن وحکومتداری خوب باید به مصرف برسد .

آقای احمدزی متوجه باش که درخبرنامه گفته شده یکصدملیون دالران کمک ازسوی ادارهٔ انکشافی افغانستان برداخته شده . بانک جهانی ابرازامیدکرده دولت افغانستان اقدامات اساسی بهدف تقویت پالیسی هادر راستای تسریع بهبودی اوضاع اقتصادی، اجتماعی وتقویت زیربناهای اساسی ونیز تأمین انرژی برق ودسترسی به آب آشامیدنی وخدمات مخابراتی نیزبایدتوجه مبذول شود. درهمچو اوضاع کمپاین دیگرکه سه سال قبل توسط جامعهٔ مدنی نه معدنی ! براه افتاده بود. دیروزیکی ازمشاوران ارشدشما(معدنی) خیلی جالب بودکه دربارهٔ دزدی دستگاه تنفس مصنوعی – یکی ازمسئولین دستگاه ارشاد وفرهنگ شماآنرا دستگاه تنفسی (مثنوی)! گفت وخواند. به همه حال از همچوگپ ها زیاد است .

اعلیحضرت محمدحسین سرآهنگ

عبدالمجیدخان ازفرط اخلاص به دودمان سلطنتی « مخلص »تخلص می کرد وگاهی قصایدی در ذکرمحمد وقدر ومنزل ذات همایونی! ! می سرود و آن هارا به دو فرزند رشیدش حمیدالله جان وحیب الله جان که درصنوف یازدهم ودوازدهم لیسه های استقلال وحیبیه درس می خواندند، میداد تابه مناسبت هم درصنف وهم در کنفرانسهای مکتب، اخلاصمندانه قرائت نمایند. درکمر صحتی بودکه یادی ازفضایل، کارنامه ها والطاف اعضای خاندان جلیل سلطنت به عمل نمی آمد وچشم های آن دو نم نمی زد !

باری عبدالمجیدخان برای تغییرحال شیراحمدخان قصهٔ جالبی می گوید که هم اورا می خنداند وهم متحس می سازد. مدیرصاحب میگوید: «سال ۱۳۳۲ شمسی بود ومن مدیرمحاسبهٔ مستوفیت شهرمیمنه بودم . خیرآمدکه ذات ملوکانه به دورهٔ ولایات کشوربرآمده اند واز میمنه نیزییدن می کنند. من به امرحاکم صاحب اعلی میمنه به حیث عضوهیئت پذیرایی از ذات ملوکانه توظیف شدم وفرارشد تاتشریف آوری شان به اشتراک رئیس صاحب بلدیة، مدیرصاحب مطبوعات، آمرصاحب اوقاف وجناب مستوفی صاحب چند جادهٔ اصلی شهررا آذین ببندیم ورنگ وروغن بکنیم .

همچنان مطابق نظرحاکم صاحب اعلی ونظارت هیئت موظف، تصمیم اتخاذ شدتا درمدخل شهر دروازهٔ دولتی برپا شود ودرپیشانی آن به خط بسیار درشت عرض اخلاص مامورین ملکی وعسکری و رعایای ملوکانه درج گردد. هرچند مدیرصاحب مطبوعات صاحب قلم بودند، اما حاکم صاحب اعلی افتخار انشای متن خیرمقدم را به من حواله کردند و من هم بعدازیک شب مهلت وحوض ودقت، به روی تکهٔ به عرض هفتادسانتی متر وطول یک متر به خط نستعلیق جلی نوشتم :

نزد خرد، شاهی ویغمیری چون دو نگین اند بر انگشتی

البته جناب سفیرصاحب واقف هستند که این عاجزشاعرنیست، بلکه قدری خوش نویس است. ازهمین سبب به آن خدمت شریف سرفرازگردید و آن بیت معروف را رقم زد ! خوب، داستان از این قرار بودکه جناب حاکم صاحب اعلی به حاجی نظربای دستور فرمودند که به نمایندگی ازمعاریف واعزهٔ شهر میمنه، موکب ذات شهریاری را خوش آمدید عرض کند ومراتب شکران چاکران حضور ملوکانه را به خاک پای شان ابراز نماید.

در روز ورود ذات همایونی ، همین که اعلی حضرت شان درسالون ولایت، بزرگان میمنه را بار دادند، حاجی نظربای پا پیش نهاد وبعداز تعظیم بلندبالا به استادسرآهنگ، که جزء همراهان اعلیحضرت بود، گفت : ماقربان پاچای اسلام شویم، ما از هفت پدر چاکر و نوکرهستیم، ما اذدل وجان دعا می کنیم که خداوند سایهٔ تان را از سر ما مردم میمنه کم نکند !

حاکم اعلی که دریافته بودقد وبالای باشکوه استاد سرآهنگ چشمان بای را خیره کرده و او پادشاه را عوضی گرفته است، ازبشت سراعلیحضرت به او چندبار اشاره می کندکه رویش رابه طرف پادشاه برگرداند، ولی او متوجه نمی شود وهمچنان حمد وثنایش را ادامه می دهد. بالاخره بااشارات چهارم، بای متوجه حماقتش می شود ودرجهت اشارت حاکم اعلی، اعلی حضرت را درمی یابد و خاضعانه و لرزان باصدای بلند می گوید : قربان سر شما هم شویم، ما سگ درگاه هستیم !

اعلیحضرت با تمام ضبط نفس نمی توانند ضعف خنده نشوند واز چنان پیشآمد شیرینی لذت نبرند . سپس روی حاجی نظربای را می بوسند و از بیاناتش تشکر می کنند . می بینید که حضور اعلی حضرت شان چقدر مهربان و تاجه حد رعیت پرور هستند ! /

(برگرفته ازصفحات ۳۸۱ تا ۳۸۳ جلداول رومان «کوچهٔ ما»نوشتهٔ شادروان داکترمحمداکرم عثمان)

آقای احمدزی موضوع معاون والی رااینقدر پیچ وتاب ندهید، مگرنمی بینید که زنان رادربرابرهمدیگر باهمجویک پیشنهاد بهم درانداخته راهی هستید! ! مگرخود خانمههانگفتند وننوشتندکه برای فلانی ولایت خانمی که مدنظرگرفته شده مشمرنیست – بگفته اش کوالیفای نیست! ! شماخودقصهٔ معاون والی زنان را چه میگویید، همین معاونان خودشمارئیس جمهورتادیروز دفترنداشتند، مگر شمارابخدا سوگندکه بعدازامضای فرمان مارشالی عبدالرشیددوستم، دفاترهر دو معاون شما درقصرصدارت دردست نفرهای جنرال دوستم قبلی ومارشال دوستم فعلی نبود ؟

اینقدر کتابخوان که هستیدومرتضوی هرروزمیلافدکه در هر سفرشمایک کتاب رادرطیاره تمام مینمایید! ! لطفا یکبارکتاب سیاستنامه یاسیرالملوک اثرماندگارخواجه نظام الملک طوسی را بخوان، مطمئن هستم که شاه حسین بابیشیزی میگویدکه خواننده! ! پس یکباردیگرباحضورذهن بخوان، بین باتعمق که (ص ۷)

نصیراحمد رازی

سدنی ، استرالیا

دریچهٔ به نثر پیشینیان

در بیان آفات زبان: ... بدان که آفات زبان بسیاراست و مضار آن بیشمار، و زبان به کار همهٔ اعضاوحواس راه دارد به خلاف عکس آن. پس هیچ عضوی ازاعضای آدمی به حفظ وضبط اززبان محتاجتر نبُود، وچشم که مفتح خانهٔ شهوت است و گوش که دروازهٔ درآمدن کاروان مفاسداست به شهردل، اگرچه آفات ایشان نیزبسیار وبیشماراست، اماآفت زبان صدچندان است.ازاین رواست که ثواب خاموشی وفوایدآن بی غایت ونهایت بود.ودرخبراست که هرکه خاموشی اختیار کند رستگار شود، و مروی است که هر که رالزشمک وفرج وزبان نگاه داشتند، ازهمهٔ شرّها رهایبندند.وازرَسُول (ص) پرسیدند که کدام عمل فاضلتر؟ زبان از دهان بیرون آورد وانگشت برآن نهاد، یعنی خاموشی ! وفرمودکه بیشتر خطاهای فرزندآدم در زبان وی است، وگفت هر که به خدای تعالی وبه قیامت ایمان دارد بایدکه جزاز سخن خیرنگوید یاخاموش نشینید. وعیسی علیه السلام فرمودکه عبادت ده جزء است، نُه در خاموشی وبکی درگریختن ازمردمان.(لطائف المواقف)

خُزانه : روایت شده ازبهترین کائنات که، داوُودعلیه السلام گفت در مناجات: الهی هر پادشاهی را خزانهٔ است، خزانهٔ تو کجاست؟ خداوندجلّ جلالهٔ فرمود: مراخزانه است بزرگتراعرش و وسیعتر از کرسی وپاکیزه ترازیهت و آراسته ترازملکوت آسمان. زمین آن خزانه معرفت است، و آسمان آن ایمان، و آفتاب آن شوق وماه آن محبت، وستارگان آن اندیشه ها وفکرت، وآن خزانه راجهار دراست: علم و حلم و صبر و رضا. الاوهی القلب. بدان ای داوُود که آن خزانهٔ من دل مومن است که این صفات دراوست. دل مومن خزینهٔ خداست که اینهمه اسباب اودر آنجاست. هرکس که آن خزینه راشکست، اورا ایمان کجاست؟ (دستور الوزراء)

وادی مورچگان :... نقل است که روزی گذرسلیمان علیه السلام بر وادیی که مسکن مورچگان بود افتاد ومهتر آن موران بساط سلیمان رادرفضای هوماشاهده فرموده فریاد برآورد که ای مورچگان به خانه های خود درآید که ناگاه سلیمان وسپاه اوشمارا پامال نکند، وباد این حدیث رابه گوش سلیمان (ع)رسانیده آن جناب متبسم شد و فرمودتا بادسباط رابرزمن نهد وشاه موران راطلبیده ازوی پرسید که توندانستی که پیغمبر پروردگارم وهرگز موری رانیازارم ؟ جواب داد که یانی الله برین معنی مطلع بودم اماشفقت مهتران بر کهتران واجب است، من ترسیدم که بی وقوف تو موری درزیربای کسی آزرده گردد . فرمانفرمای انس وجان را ازین جواب خوش آمد. چون عزم رحلت فرمود، شاه موران گفت زمانی توقف نمای تا فراخور حال، ماحضری درنظر آرم ومقبول ام وسوُؤل افتاده،نصف پای ملخی حاضر ساخت : پای ملخی پیش سلیمان بردن/ عبیست ولیکن هنراست ازموری(حبیب السّیر)

سه حکایت: * روباهی باگرگی دم مصادقت میزدوقدم موافت می نهاد. یابکدیگر به باغی بگذشتند، در، استوار بودودیوارها پرخار، گردآن بگردیدند تا به سوراخی رسیدند. بر رویه فراخ و برگرگ تنگ، رویه آسان درآمد وگرگ به زحمت فراوان .انگورهای گوناگون دیدند ومیوه های رنگارنگ یافتند. رویه زیرک بود، حال بیرون رفتن راملاحظه کرد وگرگ غافل چندان که توانست بخورد! ناگاه باغبان آگاه شد، چوبدستی برداشت وروی بدیشان نهاد. رویه باریک میان زودازسوراخ بیجست وگرگ بزرگ شکم در آنجا محکم شد. باغبان به وی رسید وچوبدستی کشید، چندان بزدش که نه مرده ونه زنده، پوست دریده وپشم کنده ازشوراخ بیرون رفت!

زورمندی مکن ای خواجه به زر کاخر کارزبون خواهی رفت فریخت کرده بسی نعمت وناز زان بیندیش که چون خواهی رفت با چنین جُته ندانم که چسان زدر مرگ برون خواهی رفت * درمجلس کسری سه کس ازحُکما جمع آمدند: فیلسوف روم وحکیم هند و بوزرجمهر(وزیرنوشیروان)، سخن به اینجارسید که سخت ترین چیزهاجیست؟ رومی گفت پیری وسستی باناداری وتن گدستی. هندی گفت تن بیماربانوده بسیار، بوزرجمهرگفت نزدیکی اجل بادوری ازحُسن عمل. همه به قول بوزر جمهر رضادادند وازقول خویش بازآمدند.

* جاحظریکی ازبزرگان اهل سخن و زیباخط اما بدمنظر و زشت روی بود) گوید که هرگز خود را چنان خجل ندیدم که روزی مرا زنی بگرفت وبه دکان استاد ریخته گر برده که همچین ! من متحیرشدم که آن چه بود؟ از آن استاد پرسیدم گفت مرفارموده بود که تمثالی برصورت شیطان برای من بساز، من گفت نمیدانم که بر چه شکل می بایدساخت؟ تورآورد که بدین شکل ! (بهارستان جامی)

حکمت – ده خصلت پیشه کن تا ازبلازسته باشی: باکسیکه قویتر از تو بودپیکارمکن، باکسیکه تندبودلیجاج مکن، وباکسیکه حسود بود مجالست مکن، و بانادان مناظره مکن، وبامردم مرائی دوستی مکن، وبا دروغ زنان معامله مکن، و با بیخان صحبت مکن، وباکسی که معربد و غیور بود شراب مخور، وبازنان بسیارنشست وخاست مکن، وسر خویش باکسی مگو که آب بزرگی وحشمت خویش ببری، واگر کسی بر تو چیزی عیب گیردآن عیب به جهد از خود دور کن، وخوشتن را/*****

ازستون دوم: ما راهی جز اتحاد و اتفاق در برابر هژمونی قومی این حاکمیت نداریم. اگر به اتحاد خودی نرسیم، نابودخواهیم شدودیریا زودهویت، فرهنگ، تاریخ وزبان مانرانیزاوماخوهندگرفت. تباری دولت ناپایداراست! نمونه بسیار ساده اشرادرسهمیه کوچهبابرای دانشگاه ازولایات پنجشیر، پروان، کاپیسا، بدخشان، تخار، فاریاب، جوزجان و...چندی قبل دیدید. به امیدبیداری نسل نو!(ازفیسیوک نویسنده)

سید آقا هنری

هامبورگ ، آلمان

روایتی از زبان شاه

از آنجا که استاد بزرگوار دانشمند وعبدالستارسیرت هنگام اشغال وطن ما ازطرف شوروی، درسال ۱۹۸۰ بنام «جرگه نجات ملی افغانستان»در شهر هامبورگ پایه گذاری کرده خود آنرا رهبری میکردند، اعضای جرگه آقایون جنرال مستغنی، داکترجلیل شمس (آنزمان سکرترجنرال شان) صوفی زاده، صدیق حیدر، تاج محمد تاج، عیسی صیامی، جنرال عبدالولی و چند تن دیگر از بزرگان بودندبندده درجلسات باین تراز آن که متمم جرگهء بالایی بود عضو بودم که افتخاراشنایی و دوستی شانرا دارم.

چندشب پیشترساعت ۱۱شب هامبورگ بزرگواری کرده در جواب تلفون من گوشی بصداآمد درضمن صحبت گفتند وقتی من از عربستان سعودی به دیدن شاه می آمدم، سردار ولی مرا از میدان هوایی روم گرفته خودش دریوری کرده مرا به اقامتگاه شاه میبرد و شبهامن درهوتلی میبودم وساعت دو بعد از ظهرباز هم سردارولی مرا به اقامتگاه شان میبرد ودیواره مراهنگام پروازسوی عربستان میدان هوایی میرساند. باری به سردارگفتم شمازحمت نکشید دیور را امر کنید؛ گفت نه میخوامم مصحبت شما باشم؛ گفتم یعنی شما را مقبت میکرد،گفتند بلی؛ این زیر نظر داشتن مهمانان شاه را به همین صورت چند بار دیگر هم شنیدم.

روزی شاه ساعت ده صبح درهوتلم آمدودر کافهٔ لب بحررفتیم صحبت کردیم شاه میگفت «میخوامم با دوستان تنها باشم حتی مرا یک دقیقه هم تنها نمی مانند «بعدا ادامه دادند شاه خودرا در مقابل شاه ولی خان عمش مقروض نشان میداد. پرسیدم بخاطریکه دیگر کاکاهایش صدارت ویادشاهی کردند بدین لحاظ سردار ولی را قدرت داده بود؟گفتندبلی امااز(فتنه گری) های سردارولی آزرده بود .گفتند اوشاه راتشویق کرد که حکومت کرزی را رسمیت بدهد.

درواه برگشت به منزل شان راه را غلط کرد جویای آدرس شد اوفرانسوی گپ میزد ایتالیایی ها فرانسوی نمی دانستند بالاخره راه واتیکان را پرسید از تاجا به بعد راه را بلد بود!

غیرازنفس گرم گهربارخیلی باناله کی آمیخته گلبنانگ دری را سالروزدرگذشت ۱۴توراستادخلیل الله خلیلی: درسال ۲۰۰۳ محمد ظاهرشاه پادشاه سابق که دراوج ناتوانی جسمانی قرار داشت به دعوت شیخ خلیفه جهت سیاحت وهمچنان معاینات صحی به ابوظبی رفته بود ودریک هوتل مجلل اقامت داشت،بنده باجمعی ازدپلماتان سفارت کشورمان مقیم ابوظبی به عیادت پادشاه سابق رفتیم ،پادشاه بروی کوچی به یک پهلولمبیده یک چشمش پوشیده چشم دیگرش نیم باز، بعد ازمصافحه نشستیم وکم کم سخن گفتن آغاز شد ،بنده درجریان صحبتها اییاتی ازشاهنامه فردوسی که شکایت از یوفایی زمانه روزگاردارد خواندم ، درین بیت که رسیدم: دوچشم و دوگوش من آهوگرفت /تهی دستی وسال نیروگرفت، شاه سابق با همان چشم نیم بازش بسختی گریست وبمن گفت (خیر بینید که استادخلیلی را بیادم آوردید)سپس بدون مقدمه اوظلم وجنایات محمد هاشم خان کاکایش لب به سخن گشود کسانی که از نزدیکان شاه دران مجلس حضور داشتند به نحوی کوشش کردندذهن شاه رابه امردیگری مشغول کنند اما شاه ادامه داده گفت من پسر خردسال بودم که به پادشاهی رسیدم دران وقت نام ازمَن بود وکام از کاکا هایم ، آنها بسیارظلم وبیادد کردند.گفت یکروزمحمد هاشم خان نردم آمدیک کاغذ در دستش بودگفت اینرا امضاء کنیدگفتم این چیست؟ کاکایم گفت حکم اعدام بچه مستوفی الممالک(استاد خلیلی)شاه گفت بسیارجدی وبرافروخته شده رد کردم، کاکایم گفت اگر امضانکنی به امرخوداعدامش میکنم من نیزگفتم اگرچنین کردیدمن استغفاء میکنم، شاه سابق ادامه داد: من هرروزدر زیرسایهٔ چناری مینشستم واستادخلیلی رامیخواستم زبان دری، شعر وادبیات رازاومی آموختم .همیشه ازغذای که برای من تهیه میکردند سهم استادرا به زندان میفرستادم وبعد ها باهم رفیق شدیم، پادشاه سابق اصراحت لهجه، راستگویی وعزت نفس استاد خلیلی سخنان فراوانی گفت وخاطراتی را ازمصاحبت هاو همسفری های استاد باتحسر یادکردواشک ریخت!*****

به تکلف برمرتابی تکلف فرونیایی، وهیچکس راجندان مستای که اگر وقتی نباید نکوهیدن نتوانی و چندان منکوه که اگروقتی بیایدستودنتوانی،و هر کرابی تو کاربرد آید ازخشم وگلهٔ خویش مترسان که هر که از تو مستغنی بود ازخشم وگلهٔ تونه ترسد، او [را] بترسانی هجای خویش کرده باشی، و هر که را بی تو کاربرنیایدیکباره زیون مگیروبروی چیره مشووخشم دیگران بروی مریز واگرچه گناهی بزرگ بکننداندرگذار، و بر کهتران خویش بی بهانه بهانه مجوی، توبدان آبادان باشی و ایشان از تو نفور نه شوند، و کهتران راآبادان دار که کهتران تو ضیاع تو اند، اگرضیاع خویش راآبادان داری کارتوساخته باشد واگر ضیاع را ویران داری بی برک وبینوباشی، و چاکرفرمان برداردار وچون شغلی فرمایی دوکس رامفرمای تاخلل ازشغل وفرمان تو دور بود که گفته اند که: دیگ بدوتن بجوش نیاید، چنانکه فرخی گوید، مصراع: خانه بدو کدبانو نارفته بماند.(قابوس نامه)***

ازستون اول: پس برای رسیدن به آن ملی ها اولتر از همه ، ما باید خود را جمع وجورکنیم ، آدرس مشخص برای قوم مان بسازیم. فقط از موضع قدرت میتوانیم دعوی عدالت وبرابری وبرادری داشته باشیم نه بابلی گویان مخکخ خانی مان دردم ودستگاه خان غنی.وضعیت عمومی همینست. حال چه بپذیریم یاهنوزهم خودرا به شعارهای میانتهی به مسخره بگیریم.ما جزسرمین مشترک، هیچ نوع مشترکات دیگری برای ملت شدن باتیار حاکم نداریم.دردماجداست واقفخارات ماجدالز هم.این تبارحاکم است که برای ما سیاست میسازد ، دکتورین نظامی مینویسد ، وجعل تاریخی را به خورد همه میدهد.

پاسداشت زبان مادری ...

استاد در عروسی های علاقمندان که خواهان آهنگ آهسته برو به آوازشان میباشندآماده اندبدون کدام چانه زنی یخوانند.مهوش عزیزمیگوید ازدواج شروع زندگی مشترک وعشق قسمتی اززندگی است. اماهمسرخوب قلب زندگی میباشد.اودربارهٔ شوهرش درین یش ازنیم قرن میگو بدصداقانه محبتش دوجندان و چندچندان شده است. طول عمر و سلامتی کامل استادمهوش و فاروق جان ودختران عزیزشان که همه اولادصالح اند، ازبارگاه الهی تمنا می نمایم.عمرت دراز باد به ایام مشتری –ما از تو برخوریم تو از عمر برخوری !.*****

«ای مصور»

صورت خوبی از این کاکا بکش چون به تلبش

رسی ! بگلزار او خودمیکند!

اسماعیل عظیمی

ایزار کشیهای خودپرترین ها

اینکه چه کسی ایزار کشید یا لنگی بر زمین زد، چندان مهم نیست. فاجعه بزرگتر از این تصویر

و تصور است.سالها قبل زمانیکه هنوز مارشال فقید معاون کرزی بود ، مکتوب رسمی عنوانی میدان هوایی کابل صادر شد، مبنی بر اینکه کارمندان غیر اوغان میدان هوایی باید منفک و بجای آنها ، افغانها گماشته شوند ، بجز چند نفر معدود، دیگران به آن پهنادادند.وقتی قطعه خاص ایجادشد، مکتوب رسمی به صفحات اجتماعی درز کرد و ازمستولین خواسته بودند تا درتشکیل آن از تمام اقوام بجزاز تاجیکان جذب شوند بازم کسی بخود نگرفت. از تمام ادارات دولتی تاجیک، هزاره و ازبیک رادرسینین چهل تا پنجاه سالگی به تقاعدسوق دادند وبجای شان هفتاد وهشتاد ساله احتیاط اوغان راجابجا کردند مادیدیم ولی شعار وحدت ملی سر داده خاموش شدیم. بهتر بنهای مانرا پیش چشمان ما کشتند ، به تقبیح کردن ، محکوم نمودن ، هشدار دادن و شهادت مبارک باد گفتن اکتفا کردیم و صفحات مجازی مانرا سیاه ساختیم.

کارمندان رجال برجسته را که در زمان حیات مارشال صاحب فہیم از تمام اقوام افغانستان/خراسان تشکیل شده بود، آوردند ودریک دسیسه ازپیش طراحی شده ابتدا خلع سلاح کردند، تمام هم تباران خود شانرا بخانه فرستاده و دیگران رادریک صف نزدیک دیواری که عقب آن مواد انفجاری و انتحاریون خود را قرار داده و خاک و خون کشیدند ، هیچ کس صدایش را نکشید.

از بخاک و خون کشیده شدن ، جوانان رستاخیز ، روشنایی ، جنبش تبسم ، شفاخانه چهار صد بستر ، قول اردوی شاهین ، بیمارستان نسایی ولادی غرب کابل هم که هیچ.مگر تمام بورسیه های تحصیلی را قومی نساختند و حتی از سهم افغانستان به بر های آتظرف دیورند نبخشیدند؟

مگرفاروق اعظم مشاور ارشد خان کرزی و خان غنی درحضور سران ازبیک، تاجیک و هزاره نگفت :نمیتواند بپذیرد که از بامیان، مزار، هرات و .. دو دو هزار دانش آموز بیابند و وارد دانشگاهها شوند ولی ازلوی کندهار ده تا بیست دانشجو ، و از همین زمان است که سهمیه بندی را آغاز میکنند؟ مگرشعارهای انتخاباتی غنی رافراموش کرده ایدکه نمیتوانست قبول کندکه هشتاد فیصدانتحاریون گویندگان یک تباردرزندان اندوازدیگران هیچ و وعده عدالت عمری برای پشتونهاداد؟واقبت اینست که هموطنان اوغان ما با این ذهنیت تولدوباهمین تفکربزرگ وباهمین حس قوم غالب بایر یاهم قبل از پیرشدن خود راانتخار میکنند.با این حال بایدبپذیریم که وحدت ملی، منافع ملی، برادری وبرابری درحقیقت شعارهای میانتهی یش نیستند.چرا نمی پذیریم که ماازروی ناچار یاهم دریک جغرافیافتنیده ومجبوریم زندگی کنیم وجان بکنیم؟

فرض براینکه ایزار کشی مشاورومسفیدش را که نادان است نادیده وانشیده بگیریم، باسقوی دوم پوهاندش اسماعیل خان یون چگونه کنار میاید؟ با ارشادات اعظم خان سیستانی، انورالحق خان احدی وتیوری مخکخ خانی آنها چکار باید کنیم؟ قرنهاست اینهاباتمام امکانات دولتی شعاردا زموئز بابا وطن، دازموئز دادا وطن سرمیدهند و این وطن را مال مورثی افغانها میخوانند .درچند ماه پیسین که خلیلزاد ریسمان جنگ و صلح را دردست داردصدهاو هزار هاجوان ما به شهادت رسیدند ولی صدای خلیلزدیرون نشدواگر شده باشد ، تاکید بر آزادی بدون قید و شرط زنانه پوشان انتحاری هم تبارش بوده است و بس.

اماقتی چهارطالب پشمینه باضربات هوایی به هلاکت میرسند ، می بینم که چطور وجدانش ناراحت شده وادامه آنرا برای رسیدن به صلح زینبار میداند؟ مگر این جز علایق تباری افغانی و امریکایی اش چیزی دیگری بوده میتواند؟ ظاهرآرته مارشالی یک ترک تبار اورا به این حال رسانیده ولی مشکل ایزار کشی ، بسیار عمیقتر ازآنتست که ما فقط یک ریشدار موسفید را در پرده های تلویزیون مان دیدیم وپس از آن کف زدنهوا نعره تکبیرهایی رابار بارشنیدیم .

ریشه این ایزار کشی ها و زرد نشان دانهای وحدت دروغین به قرنها بر میگردد.این لنگی بر زمین زدنها وتبان کشی ها را نباید به بدن و کله پشمین آن سر سفید خلاصه کرد.

دهها سال قبل عبدالحی حبیبی واضحأ ، رازهای دل خود را با قوم والا نژادش در میان گذاشته و از آنها خواسته بود تا اگر میخواید غزدی اوغانی تان بر قلع های هندوکش و شمال بر افراشته شود باید شمشیر بگیرید و سر بزیند.

ریشه این زنانه پوشی ، انتحار و خود کفانی با این ایزار کشی ها به آتجا ها بر میگردد. صحبتهای این ایزار کشیده نشان میدهد که ، نزد لر و بر حتی عبدالله خان دو رگه هم قابل قبول نیست .

حرکت نمادین او برای رسانیدن پیامش به زرداد و غنی از اینجهت قابل بحث است که این عصییت و تفوق طلبی ریشه در تفکر قبیلوی جامعه اوغان دارد والی دوسه صد تقربرایش کف نمیزدندوالله اکبر نمیگفتند . جو حاکم برمناسبات قبیلوی هینی است که ما می بینیم و این ایزار کشی میرساند که ، ذهنیت جمعی جامعه پشتون یا اوغان هیچ چیزی کمتر از گفته ها و دیدگاه های او نیست.

به شمار پشت این آدمک پشمینه زرد پوش نگاه کنید. یعنی چه چیزی در ادرات دولتی باقی مانده که آنرا باید بگیرند ، تا به حقوق حقه شان برسند؟ حرف من اینست:آچه دیگران از آن باید بیاموزند!اینست که اوغان قرن ۲۱به هیچ چیزی کمتر از تمام افغانستان بسنده نمیکندوشعارهای وحدت ملی منافع ملی اخوت وبرادری ییجوامیانخالی اندودورواوقعبت.(بقیه در دستون همین صفحهٔ)

شرح اشتراک هفته نامه امید**ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰) دالر - یکسال (۸۰) دالر****کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر - یکسال (۹۰) دالر****سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰) دالر****Omaid Weekly****12286 Ashmont Ct #202****Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.****Tel/Fax : (703) 491-6321****Email: mkqawi471@gmail.com**

آقای محمد فاروق، آقای مشتاق نوری، استاد مهوش امباسانرمندان عزیز که سالها در دنیای هنر هفتم و دیگر هنرها کار نموده اند و خصوصا آنانی که در وطن هستند، در چه حالتی قرار دارند. هنرمندان طراز اول که در خارج هستند برایشان چه برنامه هایی گرفته شده و میشود؟ در همین تازگیها مرحومان حشمت فنایی و فقیر نبی را در وطن از دست دادیم، همین شادروان فقیر نبی در تنگناها قرار داشت، استادولی طبله نواز در بستر مریمی افتاده و... دفتری رادرمعنیت بنام پل ارتباطی بین هنرمندان و فرهنگیان داخل و خارج ایجاد کن، نه یک کسی را از روی سرک یا اینکه در کمیتهای دهل زده ورقصیده، از کسانی که میدانند چه بکنند، بعد ازین به حکم مسئولیت و راحت وجدان و ادای دین

برایت رهنمایی می نمایم، این سلسله حتمی برایت میرسد. مرحوم شریعتی میگفت: اگر برای بدست آوردن جاه و مقامی چاپلوسی و تملق کنی، از آن چشم بپوش. اگر برای آنکه مقامی کاذب داشته باشی و به خیانت و جنایت متوسل شوی، دربی مقامی زندگی کن و بگذار دیگران پیش چشمان تو بادروغ و فریب ثروتمند شوند و با تملق و بلی قربان گئی شغلی بزرگ را بدست آورند، و با خیانت، نا فهمی و نادروستی و حقه بازی به مال و منال و جایگاه برسند، تو گمنام، تهی دست و قانع باش. اگر چنین کنی، توسرمایه را که آنان از دست داده اند بدست آورده یی و آن شرافت است، آری شرافت!

این نوشته رابه زوج گرانمایه و پرمایه جهان هنر، محترمه بانو گلای فریده مهوش (استاد مهوش) عزیز و شوهر گرامی شان محترم فاروق جان اهدا مینمایم. زوج گرامی که پنجاه و پنج سال در گریبان همدیگر مانده اند. بلی اضافه از نیم قرن باهم ازدواج نموده اند. آقای فاروق جان کسی بوده که نیم قرن قبل این شجاعت، جسارت و سماجت را داشته که خانمش استاد مهوش عزیز را یاری و همکاری کند. بانو استاد مهوش رادر همین تازگیها با فاروق جان در منزل یکی از سخاوتمندان و عیاران روزگار که واقعا روح پرور و گرامی میباشد، در منزل جناب حاجی کریم زاده و خانم ارجمندشان بانو ناحیه جان دیدیم، که واقعا به وجود همجو دوستان گرامی و عزیز می بالم.

استاد مهوش در همانجا هم از محبتش در مقابل دوستان گرامی این خانواده عزیزش و هموطنان و علاقمندان صدایش باسوز و گداز حرف زد. هر چند در ماه فیروزی انجمن سنایی از خدمات هنری اش در شمال کالیفورنیای محفل باشکوهی تقدیر نموده بود، که من در شماره ماه مارچ همین سلسله مقالاتم در همین هفته نامه مردم افغانستان، امید، نوشتم و چاپ گردید. استاد مهوش که برایش استاد حفیظ الله خیال نام هنری (مهوش) را انتخاب کرد، با آهنگ معروف (اوبچه با نرقصم چه جچه) و مدنظر گیری سبک و شیوه موسیقایی همه محلات کشور که شهکار شادروان استاد شاه ولی جان ترانه ساز می باشد، به استاد مهوش در زمان جمهوریت سردار داؤد خان که وزیر آزمان اطلاعات و کلتور مرحوم دکتر عبدالرحیم نوین بود، نایل شد.

در سالهایی که جناب قیله گاه صاحب من محترم قوماندان نوری بزرگ قوماندان امنیه و مسئول امنیت هرات بودند و ما نوجوان، اکثر هنرمندان گرامی که به هرات باستان می آمدند، استاد مهوش عزیز هم با گروه و ارکستر هنری و همکاران شان مرحوم استاد ملنگ، استادولی طبله، استاد نبی... فاروق جان شوهرشان در هرات موفق کنسرت اجرایی نمودند، یادم هست که مجرای مقبولی در همانخانه گازرگاه شریف که بنام نمکدان یاد میشود انجام دادند. نمکدان بخاطری که از زمان خواجه بزرگ پیر هرات حضرت خواجه عبدالله انصاری، هر پادشاه و رئیس آنجا آمده و نان و نمک خورده اند. خداوند مدبر صاحب میرافضل آقا را مغفرت نماید که همین تازگیها وفات نمود، و با جناب قوماندان صاحب پدرم دوست بودند.

استاد مهوش در جشنها در کمپ وزارت داخله میخواند، استاد در شمال کالیفورنیای خانواده گرامی زندگی مینماید و آرزو دارد یک بار دیگر برای مردمش در ستدیوم کابل بخواند (صفحه ۶)

زبان ها و صد ها مقاله درباره موضوعات روحانیت می باشد. تازه ترین کتب او عبارتند از:

* مروری بر روحانیت برای یک زندگی روشن و منور

* تشنه به خالق

* رشته ابریشمین الوهیت

* تقویت روح نان توسط مراقبه

* صلح باطنی و خارجی توسط مراقبه

پیام او درباره اتحاد، صلح و محبت برای تمام بشریت توسط رهبران و سران روشنفکر در همه جا مورد ستایش و تمجید قرار گرفته است. او با شناخت بالا ترین یگانگی در قلب تمام ادیان، دعا و مراقبه را بحیث خشت و گل حقیقی برای ساختن منزل صلح تاکید می کند.

پاسداشت زبان مادری ...

چطور به تشریح، توضیح و تبیین وظایف رئیس، پادشاه و وزیرانش و والیها و اراکین حکومتی و امور مختلف مملکت و دولت پرداخته است. اگر به زنان واقعا احترام دارید پست هایی را که فضلی لمیتد مطرح میکند ببینید. کمپانی را که براه افتاده مبنی بر اینکه به طرفداری زن افغانستان زمین است که نام کجاست؟ و برهیچکس پوشیده هم نمی باشد که بسا اشخاص نامهای مادر، خانم، خواهر و دختر خود را نمی گیرند و نیز نام عمه و خاله و اولاد دخترشان را، و حتی در بعضی جاها و مواقع ننگ و عار شمرده میشود، به نامهای دختر شیر آغا، مادر احمد، خواهر محمود، مادر اولاد، کوچ، عیال، خانه و حتی بعضی شان حاضرند خانم خود را نفری بگویند اما نه به نام! نام که حق مشروع هر انسانی میباشد و والدین باید نامهای خوب بر اولادشان انتخاب نمایند، بعضی ها حتی در نامگذاری هاهم دچار اشکال شده اند، خسته گل و لادپسته گل یا قیسی گل بنت بادم گل! بعضی مواقع تفکیک شده نمیتواند که نام مردانه است یا زنانه! ...

آقای احمدزی، کمیسونی برای این کار تعیین نما، و اگر شرافتمندانه هفته نامه امید را میخواندی و یا کسی برایت احوال داد، اخلاقا و وجدانا این سخنان مرابنم شاه حسین تیرنکن، مردانه بگو که روزنامه نگار وطن در جریده وزین امید نوشته. این کار ترا در نزد کسانی که ترا زهادار نمی دانند تغییر ایجاد میکند. برای کمپاین نام کجاست کمسیون واقعی تعیین کن، نه مثل کمسیونهای حقیقت یاب قبلی. برای نهادینه شدن نام کجاست، پروگرامهای تعلیمی، تربیوی و انتباهی از طریق برنامه های گونه گون سمعی و بصری و چاپی براه بینداز، خصوصا وسایل ارتباط جمعی تصویری که تا اتاق خواب مردم هم راه یافته! رادیو تلویزیون ملی را واقعا رادیو تلویزیون ملی و مردمی بساز.

به همه زبانها حق بده، نه اینکه بر آن رئیسی نصب کنی از بچه ها یا هم نواسه های محمد گل مومند! تلویزیون ملی و رادیوی ملی باید خبر لغمان، جوزجان، بدخشان و ارزگان را یکسان نشر کند، فقط چوچه ها و بچه های محمد گل مومند را در رادیو تلویزیون ملی موقع نده!

عدالت رامیشود کم کم آورد، مشروط بر اینکه شخص اول خواهان تغییر و تقویت همگانی باشد. برای دوستم در زمانیکه معاون اول خود بود، به چشم سر دیده میشد که همان چوچه بچه های محمد گل مومند دهل میزدند و اتن داشتند، اما وقتی به تیم دیگر رفت، آن چاپ انداز و پهلوان تعریف خود شما، برعکس معرفی می گردید!

اصلاحات را دور نه در تاجیکستان بین، همین (امام علی رحمانوف) بازمانده سابق شوروی نبود؟ چطور در مسیر اصلاحات برای کشورش (امام علی رحمان) شد و چطور پسوند (اوف) را حذف نمود. اکنون برای سچه سازی زبان، واژه (پور) را گفته استفاده شود که ممکن بزودی شود (امام علی رحمان پور)، همچنان گفته که برای دختران و خانم هاهم از واژه های (دخت و بانو) استفاده شود.

وزارت اطلاعات و فرهنگ را از سهمیه بازی بکش، اهل کار و مسلک را بیاور و همین طور والیها را و به ترتیب اراکین بلندرتبه دولتی را مبدان از بالا به پایین شروع کن. بین معاونان سخنگوی و سخنگویان شما چند نفر هستند، محدود بساز، سخنگوی و یک معاون. (بلاسخنگوی) می لافد که شما در دوره اول کار تان ۸۹ سفرولاتی، یا بقول یکی دوتای آنان ۸۹ سفر استانی داشته اید، و بادو سفراخیرت به کاپیسا و غزنی دارد رو میشود، یکبار سخنانی هایت رادر کاپیسا و غزنی گوش کن، نگذار که خلاصه آنرا شاه حسین برایت بگوید. مگر در همین غزنی مردم آنجا برایت نگفتند که در دوره قبلی حکومت هم به غزنی رفته بودی و وعده ها وعیدهایی هم نموده بودی، که یکی آن متحقق نشد. آیا برایت نگفتند ما را تیر از وعده هایی که غزنی را ولایت درجه اول می سازی! نگفتند که اهل کار را مقرر کن و اقلا از سقوط دوباره غزنی جلوگیری نما، و ده هاگ و سخن دیگر! من بحیث یک مطبوعاتی حاضر همرايت در هر زمان و هر مکان مناظره کنم.

از وزارت اطلاعات و فرهنگ گفتم، اخلاقا و وجدانا یکبار نظر اندازی فرما، به حال هنرمندان گرانمایه و فرهنگیان پرمایه دل بسوزان، امسال افغان فلم که با من همن سال است ۵۲ ساله

انتشارات تازه

دنیا قرار میگیرد. اکثر ما بهمان طرفی کشانده میشویم که فکر میکنیم دلخوش کننده و زیباست. برای بعضی هامناظر طبیعی شاید خوش آیند و دوست داشتنی باشد و برای شخص دیگر شاید مهندسی یک ساختمان جالب باشد. برای فرد دیگر شاید ماسین آلات زیبا جلوه کند.

کسی شنیدن موسیقی کلاسیک رادوست دارد و دیگری موزیک راک (راکاندول) را. ماعموماً توسط همان آوازها مجذوب میشویم که سروربخش پنداریم. مامجذوب آن نوع طعام میگردیم که لذیذ باشد. ماتوسط عطرهاى خوشبو و احساس لامسه خوش آیند مجذوب میشویم. بخاطر همین کششهای بیرونی است که برای ما مشکل است توجه و دقت خود را از جهان خارج دور یا جدا سازیم. تا زمانیکه توجه ماستخوش جهان خارج باشد، مابامعضلات و ناملايمات ورنج هایی مواجه میگردیم که از هستی و موجودیت فزیکى و مادى جدانشدنی است. ماتوقت خود را صرف یافتن خوشیهای دنیوی میکنیم اما این خوشیها ولذات تنهاری برای مدت کوتاه دوام میکند. به وسیله برگشتاندن توجه ما و صعود در مافوق جسم فزیکى باروش مراقبه است که میتوانیم همان مناطق باطنی رادر یابیم که در فرجام به ماصلح دایمی میدهد. در طول سی سال گذشته داکتران طب در ساحات مطالعات جدید که بحیث تجارب نزدیک به مرگ نامیده شده، تحقیقات بسیار کرده اند. این تجارب توسط کسانی گزارش شده که از نقطه نظر طبی یا کلنیکى مرده پنداشته شده اند ولی توسط عملیات تعجب آور طبی دوباره زنده گردیده اند.

خیلی دلچسپ است که تجارب اکثر اشخاص نزدیک و مواجه بامرگ متشابه میباشد. آنها احساس کرده اند که از یک تونل میگذرند و به روشنی می رسند، اکثر اینها گفته اند که صلح و خوشی و وجد رادر این ناحیه یافته اند که دیگر نمی خواستند دوباره به این دنیا بیایند. تجارت نزدیک به مرگ توسط اطفال نیز گزارش شده و داکتران درک کرده اند که اطفال عین تجارب بزرگ سالان را مواجه شده اند.

مامجبور نیستیم که به انتظار مرگ فزیکى یا کدام حادثه ای که تجربه نزدیک شدن به مرگ را بار آورد باشیم، تادرقلمرو و باطن خود سفر کنیم، ماتوسط طریقه علمى مراقبه میتوانیم بیاموزیم که چطور از میان این درب باطن عبور و مرور کنیم.

بابدست آوردن صلح باطنی میتوانیم صلح خارجی رانیز بدست آوریم. بعضی هاسهوا فکر میکنند که مراقبه یک نوع جاده گریز است. اینها چنین مینندارند که مراقبه تقاضا میکند تا شخص در یک مغاره بنشیند یا در قلعه کوه منزوی و گوشه نشین شود. اما مراقبه شخص رابه فراری شدن و انزوا سوق نمیدهد بلکه ما را زیادتربندگی و حیات میبخشد. این یکی از موثرترین طرق است در جهت کار و فعالیت در راستای صلح خارجی. معلمین (علم و روحانیت) ما را ترغیب و تشویق میکنند تا یک زندگی متوازن رادرین دنیا پیش ببریم، عین زمانیکه به رشد و ارتقای زندگی معنوی خود مشغول هستیم، مایک حیات پرحاصل داشته و مسئولیتهای خود را به سرمیرسانیم.

شاید ما قادر نباشیم تمام معضلات دنیا را رفع کنیم، اما توسط مراقبه صلح و خوشی بدست آورده میتوانیم. ما قادریم حیات خانواده خود را بیشتر صلح آمیز و پراز دوستی و همدردی به یکدیگر سازیم. میتوانیم جامعه خوش راتغییر دهیم، میتوانیم منبع و منشأ صلح برای تمام اطرافیان خود باشیم. با پیشبرد یک زندگی که پراز دوستی و همدردی با دیگران باشد، مابه یک انسان ایده آل ارتقای یابیم.

سنت کرپال سنگه جی مهاراج همیشه میگفت این بسیار مشکل است به معنی حقیقی بتوان یک انسان بود، اما وقتیکه به این مرحله رسیدیم پس یافتن خدا مشکل نیست، و این عالیترین هدف موجودیت و حیات انسان میباشد.

و اینهم معرفی مؤلف: سنت راجندر سنگه جی مهاراج یک معلم باتجربه و شناخته شده بین المللی مراقبه و رئیس (علم و روحانیت) میباشد. این یک سازمان جهانی و غیرانتفاعی و غیر فرقی است، که فعالیت آن وقف مراقبه، خدمت بشری و تغییر و تحول فردی میباشد. اودر سراسر جهان سفر میکند به منظور اینکه سمینار ها و خطابه ها را دایر نماید که در آن تشریح میکند چطور شخص صلح باطنی و برونی را توسط معنویت و روحانیت بدست بیاورد.

او یک طریقه ساده و عملی مراقبه را تدریس میکند که در زمینه حیات معاصر عملی شده بتواند. (من، مترجم به چندین کنفرانس و اشتراک کرده ام.)

سنت راجندر سنگه جی مهاراج در هندوستان تولد شده و تحصیلات عالی خود را بحیث یک دانشمند در ایالات متحده امریکا تمام کرده است. اودارای فهم و دانش عمیق در هر دو ساحت تصوف و علوم میباشد. آموزش و تدریس او در هر دو رشته تعلیمی به او کمک کرده که تدریس و تعلیمات کهن تصوفی را بالسان و بیان روشن و منطقی ارائه کند.

سخنرانی های مهاراج از طریق رادیوها و تلویزیونهای بین المللی پخش شده است. نشرات او حاوی کتابهای مختلف درسی

کتاب (یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند:

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Maaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 29, Issue No. 1073, AUGUST 21, 2020, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسۀ عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسامبر ۲۰۱۹ ارسال دارند. تلفون ۴۶۰۴-۴۳۵-۵۷۱
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge
VA 22192—7075 U. S. A.

صفحاتی از کتاب ...

وقتی خبر شدند که تیر اتهام زنی در وزارت داخله به خاک خورده و نینواز از وزارت بزودی ره‌اشده است، این نوع اتهامات به او وارائهٔ مطلب و بکارگیری موضوع توسط اسدالله سرووی و ریاست آگسا مورد توجه قرار داده شد

تاجائیکه بعداً خبر شدم اسنادهم تهیه نموده بودند که گویا برادرانش (فرزندان فیض محمدزکریا و برادران ناتنی نینواز) در امریکابرضد دولت ۷ ثور تبلیغات دارند. این مطلب را بعداً از زبان یک کارمند استخبارات شنیده بودم. همچنان اگر خوانندگان عزیز نوشته و گزارشات روزهای بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ را خونده و پیرامون سرنوشت مرحوم نینواز، مطالب نوشته شدهٔ سایر نویسندگان را ملاحظه کرده باشند، گمانه زنی و حدس دیگری هم وجود دارد که گویانینواز در قیام بالاحصار متهم و گرفتار و بعداً به سرنوشت نامعلوم مواجه شد. همدستی مرحوم نینواز در قیام بالاحصار از منطبق درستی برخوردار نیست، چنانچه بعداً معلوم شد که قیام کنندگان بالاحصار عموماً کسانی بودند که به جریان شعلهٔ جاوید منصوب بودند. منجمله یکی از قربانیان آن حادثه مرحوم محمد داوود استاد اکادمی انسان لایق و نجیبی بود که گفته می شود در آن روز گرفتار و ناپدید شد.

نینواز به هیچ وجه با جریانات مایستی حتی به هیچ جریان سیاسی گرایش و عضویت نداشت، شخص فقیر مشرب، خرابات پیشه، علاقمند موسیقی، شعر و ادب بود. با او روابط خصوصی و شخصی داشتم و قصه های دل خود را همه وقته به من ابراز میکرد.

برای معدوم شدن او کافی بود که حفیظ الله امین جلاد نام او را در جایی ببیند. ارتباط فامیلی و انتقام جویی های جریانات قبلی سبب شهادت او و همین طور هزاران هموطن بیگانه دیگر شد.

درین مبحث که ارتباط سلیمان لایق و مرحوم نینواز، آنچه مسوق و باخیر و شاهد بودم تذکار به عمل آمد، باید اضافه کرد که: محترم سلیمان لایق اکنون عضواکادمی علوم افغانستان است (این مطلب را در جنوری ۲۰۲۰ نوشته بودم) خودش شاعر با استعداد، نویسنده و تا حدی هم مورخ و بالآخره سیاست مدار و سیاست باز است. اشعار او در زمانش حماسی های بوده که دست بدست میگشت و علاقمندان و خواننده های زیادی داشت.

دختر مجددی، خانم خلیفه صاحب عبدالغنی بود که پدر سلیمان لایق میشد، سلیمان لایق خواهرزادهٔ مجددی است. خلیفه صاحب مرید بسیار مشهور مجددی ها که خلافت و نمایندگی مجددی هارا در شمال کشور به عهده داشت، به قول (مرحوم سردار) محمد علی چوپان و کیل ولسی جرگه از کندز در عصر شاهی که در مجله (افغانستان) منتشر شده است از خاطرهٔ بازگو میکند: خلیفه صاحب و سلیمان لایق پسرش باهم مناسبات تیره داشتند و باهم جنگی بودند، و کیل محمدعلی چوپان بین پدر و پسر وساطت کرد و پدرش را قانع ساخت تا پسر خود سلیمان لایق را ببذیرد و با او رابطهٔ عادی داشته باشد تا مردم ازین نفاق پدر و پسر بهره برداری نکنند.

وقتی با سلیمان لایق در مورد صحبت شد تا به پدر خود احترام بگذارد و جدا از موضوعات سیاسی، پسر حرمت پدر را نگه داشته باشد تا مردم هم درین زمینه بیشتر تبلیغات منفی نکنند.

هرچند که پدرش شخصیت بسیار محترم نزد مردم است و بسیاریها به ایشان ارادت دارند. سلیمان لایق به یک شرط آشتی با پدرش را قبول کرد که بعد ازین پدرش لعاب دهن حضرت صاحب را به خورد مردم ندهد. شرح ماجرا این است که سالانه حضرت صاحب یک تف دانی پراز تف خود را از کابل به خلیفه صاحب منحیث تبرک میفرستاد و خلیفه صاحب این تف دانی را در دوسه سطل آب مخلوط کرده، مریدهای که نزدش میآمدند چند جرعه ازین آب آلوده و مخلوط به تف حضرت صاحب را منحیث لعاب دهن متبرک به او شان می داد تا بنوشند و فیض حاصل کنند.

سلیمان لایق میگفت: که حضرت صاحب به دهها مرض مصاب است و آب دهنش آغشته به جراثیم و میکروبهاست چنانچه با آب یکجا شده و مدتها نگهداری میشود که تکرر و انتشار هرچی بیشتر این میکروبها درین محفظه را سبب میشود با دادن آب دهن و تف مذکور صد ها مرید را به امراض مختلف مصاب میکند. پدرم باید از دادن آب دهن حضرت صاحب به مردم خود داری کند و تنها به همین شرط من نزدش میروم و آشتی می کنم.

در همین مبحث نوشتن معلومات در مورد داماد پاکستانی سلیمان لایق هم دلچسپ است که ذکر می گردد: جمعه خان صوفی در سال ۱۹۴۷ در حومه پشاور تولد شده و وقتی مخفیانه به افغانستان آمد با پاسپورت نام بدل روسی توسط روسها به مسکو انتقال و دروس استخباراتی را در آنجا فرا گرفت، خودش می گوید که از مسکو مکتوبی به پدرم در پشاور اطلاع دادم تا دختری که نامزدم بود او را رخصت و طلاق دهند، پس از ورود به افغانستان و اقامت از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۲ بحیث سکرتر اجمل ختک در کابل و روابط خاصی با شخصیت های حزب دموکراتیک خلق افغانستان و همه مقامات دولت و سفر به سراسر کشورهای اروپائی و استفاده از امتیازات خاص در افغانستان و ارتباط با مقامات استخباراتی شوروی در کابل من حیث منبع معتمد اطلاعاتی شوروی ها، بالآخره ازدواج او با دختر سلیمان لایق در سال ۱۹۸۲ در کابل و سپری کردن دورهٔ طلانی زندگی، امتیازات، روابط و موقف فوق العاده، بالآخره با سقوط دولت نجیب در سال ۱۹۹۲ واپس به پاکستان رفت و خودش در کتاب خود می نویسد که با مواصلت به پاکستان اعلان کرد که (اوس پاکستانی یم/ حال پاکستانی هستم) و بدین شکل به همه اخلاص مندی ها، نیکی های دوستان و کمک های مردم و کمک های بی حد و حصر حزب و دولت خط بطلان کشید و نمک دان را شکست! کتابی که حالاً نوشته کرده، قابل خواندن است. (خت په درمسال، به قلم جمعه خان صوفی)

به هر صورت سلیمان لایق یکی از سیاستمداران معروف واز قلم بدستان و ادیب و شاعر این کشور بود و شخصیت سیاسی و کارنامه هایش کاری ندارم ولی هیچ کس نمیتواند نقش ماندگار لایق را در ساحة شعر و ادب فارسی و پشتو نادیده گیرد. شعرهای وی مربوط به نسلهای دیروز و امروز و فردا است. ترانه های لایق را صداهای چون احمدظاهر، احمدولی و استاد زلاند، استاد ترانه ساز، استاد اولمیر، استاد نینواز، استاد ناشناس، مسحور جمال، استاد مهوش، استاد هاشم، استاد رحیم بخش و دهها ترانه سرا و غزل خوان فارسی و پشتو سروده اند. مختصری از نمونه کلام او:

بیا بیا که فضا گرد کائنات شویم که آرزوی بزرگ است و این جهان تنگ است برای حلقهٔ مردان روزگار نوین حیات بی تیش و خفته مایهٔ ننگ است و یا: ای شعلهٔ حزین، ای عشق آتشین، ای درد واپسین. این شور تُست یا که جنون سرشک ها، یا شعر من که می دهم سوز جاودان. دیگر نه بویمش، شب ها نجویمش، رازی نه گویمش، تا در فراق و ناله و درد و شکنجه ها آهسته طی کنیم رهٔ خاموش رفتگان، عمری که می رود، برقیست می جهد، از ما هزار قصهٔ پر درد و ماجرا، بسپاردش به چنک فراموشی زمان.

گرچه این مطلب را شش ماه قبل نوشته بودم، ولی درین موقع که دیروز از وفات مرحوم لایق شنیدم افسوس کردم که چرا مطلب را قبلاً نشر نکرده ام، ولی اکنون که صفحات میدیا در محسنات و مذمات آن مرحوم از زوایای مختلف نظر میدهند، خوب است بالآخره تاریخ قضاوت حسن و قبح را در آینده بازگو کند.

فرعونیان و طالبان

ودریک اطاق بودیم گپ میزدیم، فهمیدیم که طالبان بر شفاخانه حمله کرده اند، ما با خود گفتیم چه باید بکنیم. من گفتم طفلهارا بگذاریم و خود ما از کلکین فرار کنیم، طفل من پنج روز پیش تولد شده بود، بخاطری که تکلیف نفس کشیدن داشت او مرا دا کتر هادر شفاخانه نگاه کرده بودند. من طفلم را در اطاق مانده از کلکین از شفاخانه بیرون گریختم، تلفون نداشتم، یک موترسایکل سوار آمد به او گفتم که در شفاخانه چه گپ شده و از او کمک خواستم، او مرا به خانه رساند از خانه به شوهرم تلفون کردم، شوهرم تکسی دارد، آمد مرا بخود گرفت و به شفاخانه رتیم و برای گفتند که طفلم زنده است. به شفاخانه اتا ترک رفته طفل خود را گرفتیم و به خانه آوردیم. آن دو مادر دیگر همانجا ماندند و گفتند ما طفل خود را تنها می گذاریم، هر دوی شان کشته شدند. (دنباله دارد)

اشارات تازه

اکثر ما بهمان طرفی کشانده میشویم که فکر میکنیم دلخوش کننده و زیباست. برای بعضی هاما ناظر طبیعی شاید خوش آیند و دوست

برای فرد دیگری شاید ماشین آلات زیبا جلوه کند.

کسی شنیدن موسیقی کلاسیک رادوست دارد و دیگری موزیک راک (راکاندرول) را. ماعموماً توسط همان آوازها مجذوب میشویم که سروربخش بنداریم. مامجذوب آن نوع طعام میگردیم که لذیذ باشد. ماتوسط عطرها خوشبو و احساس لامسهٔ خوش آیند مجذوب میشویم. بخاطر همین کششهای بیرونی است که برای ما مشکل است توجه و دقت خود را از جهان خارج دور یا جدا سازیم. تا زمانیکه توجه مادستخوش جهان خارج باشد، مابامعضلات و ناملایمات ورنج هایی مواجه میگردیم که از هستی و موجودیت فزیک و مادی جداشدنی است. ماوقت خود را صرف یافتن خوشی های دنیوی میکنیم اما این خوشیها ولذات تنها برای مدت کوتاه دوام میکنند. به وسیلهٔ برگشتاندن توجه ما و صعود در مافوق جسم فزیک باروش مراقبه است که میتوانیم همان مناطق باطنی رادریابیم که در فرجام به ماصالح دایمی میدهد. در طول سی سال گذشته دا کتران طب در ساحت مطالعات جدید که بحیث تجارب نزدیک به مرگ نامیده شده، تحقیقات بسیار کرده اند. این تجارب توسط کسانی گزارش شده که از نقطهٔ نظر طبی یا کلنیک می رده پنداشته شده اند ولی توسط عملیات تعجب آور طبی دوباره زنده گردیده اند.

خیلی دلچسپ است که تجارب اکثر اشخاص نزدیک و مواجه با مرگ متشابه میباشند. آنها احساس کرده اند که از یک تونل میگذرند و به روشنی می رسند، اکثر اینها گفته اند که صلح و خوشی و وجد رادراین ناحیه یافته اند که دیگر نمی خواستند دوباره به این دنیا بیایند. تجارت نزدیک به مرگ توسط اطفال نیز گزارش شده و دا کتران درک کرده اند که اطفال عین تجارب بزرگ سالان را مواجه شده اند.

مامجبور نیستیم که به انتظار مرگ فزیک یا کدام حادثه ای که تجربه نزدیک شدن به مرگ را با آورده باشیم، تادر قلمرو و باطن خود سفر کنیم، ماتوسط طریقهٔ علمی مراقبه میتوانیم بیاموزیم که چطور از میان این درب باطن عبور و مرور کنیم.

بابدست آوردن صلح باطنی میتوانیم صلح خارجی رانیز به دست آوریم. بعضی هاسهوا فکرمیکنند که مراقبه یک نوع جادهٔ گریز است. اینها چنین میپندارند که مراقبه تقاضا میکند تا شخص در یک مغاره بنشیند یا در قلهٔ کوه منزوی و گوشه نشین شود. اما مراقبه شخص را به فراری شدن وانزوا سوق نمیدهد بلکه مارا زیادتر زندگی و حیات میبخشد. این یکی از موثرترین طرق است در جهت کار و فعالیت در راستای صلح خارجی. معلمین (علم روحانیت) مارا ترغیب و تشویق میکنند تا یک زندگی متوازن رادری دنیا پیش ببریم، عین زمانیکه به رشد و ارتقای زندگی معنوی خود مشغول هستیم، مایک حیات پرحاصل داشته و مسئولیتهای خود را به سر می رسانیم.

شاید ما قادر نباشیم تمام معضلات دنیا را رفع کنیم، اما توسط مراقبه صلح و خوشی بدست آورده میتوانیم. ما قادریم حیات خانوادۀ خود را بیشتر صلح آمیز و پراز دوستی و همدردی به یکدیگر سازیم. میتوانیم جامعهٔ خویش را تغییر دهیم، میتوانیم منبع و منشأ صلح برای تمام اطرافیان خود باشیم. با پیشبرد یک زندگی که پراز دوستی و همدردی با دیگران باشد، ما به یک انسان ایده آل ارتقای یابیم.

سنت کرپال سنگه جی مهارج همیشه میگفت این بسیار مشکل است به معنی حقیقی بتوان یک انسان بود، اما وقتیکه به این مرحله رسیدیم پس یافتن خدا مشکل نیست، و این عالیتزین هدف موجودیت و حیات انسان میباشد.

و اینهم معرفی مؤلف: سنت راجندر سنگه جی مهارج یک معلم باتجربه و شناخته شدهٔ بین المللی مراقبه و رئیس (علم روحانیت) میباشد. این یک سازمان جهانی و غیرانتفاعی و غیرفوقی است، که فعالیت آن وقف مراقبه، خدمت بشری و تغییر و تحول فردی میباشد. اودر سراسر جهان سفر میکند به منظور اینکه سمینارها و خطابه هارا دایر نماید که در آن تشریح میکند چطور شخص صلح باطنی و برونی را توسط معنویت و روحانیت بدست بیاورد. او یک طریقهٔ ساده و عملی مراقبه را تدریس میکند که در زمینهٔ حیات معاصر عملی شده تواند. (من، مترجم به چندین کنفرانس اواشتراک کرده ام.)

سنت راجندر سنگه جی مهارج در هندوستان تولد شده و تحصیلات عالی خود را بحیث یک دانشمند در ایالات متحده آمریکا تمام کرده است. او دارای فهم ودانش عمیق در هر دو ساحت تصوف و علوم میباشد. (دنباله در صفحهٔ هفتم)